

رهایی از قیومت مذهبی، استعماری، دولتی و غربی



شور و شوق فمینیستی در خاورمیانه

هشام علوی، نویسنده

لوموند دیپلماتیک - ژوئیه 2023

برگردان: تقی تام - بهروز عارفی

در ماه مه امسال، خانم ریانه برناوی زیست شناس، اولین زن سعودی بود که به یک ماموریت فضائی فرستاده شد. این رویداد هرچند قابل توجه بود، ولی نشان دهنده شرائط زندگی زنانه در کشورهای مغرب، مشرق و یا خلیج [فارس] نیست. برای رسیدن به برابری جنسیتی، زنان این مناطق نمیتوانند انتظاری از آن نوع فمینیسم دولتی داشته باشند که هدفش مشروعیت بخشیدن به قدرت های دولتی حاکم است، زیرا فقط مبارزه برای دموکراسی و سکولاریسم است که رهائی بخش می باشد .

موج تظاهراتی که پس از مرگ مهسا امینی، دانشجوی، در سپتامبر ۲۰۲۲ در ایران به راه افتاد نشان می دهد که امروز، تا چه اندازه

مسئله رهایی زنان در خاور نزدیک به امری محوری تبدیل شده است (۱). برای بررسی مسئله با دقت علمی بهتر است به موضع گیری های غربی ها اتکا نکنیم، زیرا که آنان اغلب تمایل دارند از نابرابری جنس ها در منطقه بهره برداری کنند یا آن را به شکل کاریکاتور مطرح سازند و ادعا کنند که قدرت آزادسازی یا طرد این «دیگری» دیگر را که همان زن شرقی باشد، دارند. همچنین مناسب است که خود را محدود به انتخاب بین دو گزینه جهت دار دیگر نکنیم: یکی حمله به ریشه های به اصطلاح عمیق سرکوبی زنان در خاورمیانه و دیگری نمایاندن این زنان، نخست همچون قربانیان استعمار و سپس قربانی تمایل واپس گرایانه به اصالت فرهنگی (۲).

درک مبارزه زنان در این منطقه از جهان نیازمند نقطه ای اتکاء محکمتری است. بحث بر سر این است که واژه های ایدئولوژیک و سیاسی که در آنها موضوع اجتماعی ژانر (جنس) ساخته شده، هم برای غرب و هم برای خود مردم خاور نزدیک را مورد پرسش قرار دهیم. فقط به این قیمت است که می توان هم میراث مزاحم و دست و پاگیر گذشته را روشن کرد و هم پدرسالاری را به مبارزه طلبید و صداهای تا به امروز حاشیه ای را به گوش رساند.

در میان خسارت های فراوانی که استعمار اروپائی به منطقه وارد کرد، اثرات پایدار تعداد کمی از آن ها به میزان تأثیر معیارهای زن-ستیزی بود که علیه زنان وضع کرده بودند. در آن بازه زمانی هیچ جامعه ای، استعمارگر یا استعمار شده وجود نداشت که در زمینه برابری جنسیت ها نمونه باشد. قدرت پدرسالاری ناشی از خصلت تقریباً جهان شمول آنست. با این حال مفاهیم جنس (ژانر) و امتیازات جنس مذکر در خاور نزدیک بطور مشخص از سلسله مراتب نهادهای معمول در اروپا، که شکل مناطق را از قرن نوزدهم تغییر داده، متفاوت بوده است.

یکی از تفاوت های اساسی وجود معیارهای غیر رسمی در مقابل مصوبات قانونی است. به یقین زندگی اجتماعی در خاور نزدیک بوسیله متون و نظر حقوق دانان اسلامی سازمان داده شده ولی در چند عرصه، از جمله اداره امور مالی، مشورت های قضائی و امضای قراردادهای، دست زنان بطور قابل ملاحظه ای باز بوده است. از جهات گوناگونی نظام جنسیتی (ژانر) که در شریعت آمده، مانند نقش زن در میان خانواده و زوجین، دلالت بر نرمش داشته است. این نظام در عین حال دارای نشانه های مفاهیم مذهبی و نیز نیازهای عملی جامعه بوده است.

استعمار اروپائی به دو طریق این نظام را تغییر داده است. از یک سو، احکام شریعت را بصورت احکام خشک تثبیت کرده است، یعنی احکامی را که تا آنزمان برحسب جماعت های مختلف تفسیرهای بسیار متفاوتی از آن ارائه می کردند، به شکل یک قانون غیر قابل تغییر در آوردند. مرز انعطاف ناپذیری که بین زن و مرد نامحرم، کشیدند، این تحول را بخوبی نشان می دهد: چیزی که در گذشته یک خط هادی کم و بیش قابل انعطاف با بار معنایی مذهبی بود، از آن به بعد بصورت یک اجبار قانونی که زیر فشار تحمیل شده بود، درآمد. از سوی دیگر، سپس استعمار این قواعد را در یک مجموعه قوانین مدنی و جزائی به ضرب دادگاه های نظامی و تصمیمات مراجع دولتی، به جوامع محلی تحمیل کرد.

بن بست های استبداد روشن بین

تحت تاثیر سلطه اروپائیان، آن مخلوط کثرت گرای قدیمی معیارهای مذهبی غیر رسمی، تبدیل به زرادخانه ای از احکامی شد که هیچ استثنائی نمی پذیرفت. این بازتاب نگاه قدرت های استعماری نسبت به اسلام و مسلمانان بود که آن را عقب مانده و چموش در مقابل تمدن می پنداشت و از این جا نتیجه گیری می شد که زنان تحت ستم قرار دارند و بایستی نجات داده شوند. اما خواست امپریالیستی «تمدن سازی» مسلمانان نتیجه معکوس داد به این معنی که جامعه های محلی را فرمانبردار قدرتی خودکامه، خشونت نظامیان و بهره کشی اقتصادی، کرد. زنان نیز قربانیان آن بودند. زنان بیش از آنکه آزاد باشند جذب دستگاه قانونی جدیدی شدند که نمایانگر نگاه اروپائیان در باره سلسله مراتب جنس ها (ژانر) بود.

تعویض شکل سنت های محلی مربوط به حقوق و هویت اشخاص همجنس گرا تحت تاثیر دولتی سازی استعماری، بهتر از هرچیز این امر را نشان می دهد. در تعدادی از جوامع مسلمان، مفاهیم جنس (ژانر) و سکسوالیته به نحوی ضمنی نوعی ابهام در روابط انسانی و عمل مناسبات جنسی را که کتاب مقدس ممنوع کرده، می پذیرفتند. در حالی که مطابق معیار های طبقه بندی قانونگذار غربی، خط مرزی بسیار دقیقی بین «جنس مخالف» و «هم جنس» کشیده شده بود. سکسوالیته به نحوی طبقه بندی شد که هرگونه عملی که شبیه یک انحراف باشد، جرم تلقی گردد. اثر این جریان این بود که مناسبات همجنس گرایانه را به زور از عرصه سنتی آن جدا کردند تا آن را به زور در مقولاتی که با فرهنگ خاور نزدیک غرابت داشت

پس از آن یک سری تناقضات در شیوه‌های درک فمینیسم و حقوق زنان در دنیای غرب اتفاق افتاد. کارمندان مستعمراتی جمعیت مسلمان را بخاطر ستم به زنان تنبیه می‌کردند، در حالیکه در کشور خودشان زنان نه حق رای داشتند و نه دسترسی به مقام‌های سیاسی. علاوه بر آن در عرصه معاملات اقتصادی، زنان اروپائی استقلال بسیار کمتری از خواهران خود در خاور نزدیک داشتند. اینان می‌توانستند قرارداد ببندند و در کارهای خیریه یا دانشگاهی، از طریق نهاد وقف مشارکت کنند.

به همین ترتیب، جنبش‌رهای زنان در غرب در میانه‌ی قرن بیستم، در شرائطی که همجنس‌گرایی جرم تلقی می‌شد و گرایش به جنس مخالف تخطی ناپذیر بود، اوج گرفت. زمانی که دنیای غرب در آغاز سال‌های ۲۰۰۰ میلادی در جهت به رسمیت شناختن اشخاص با گرایش‌های مختلف همجنس‌گرایانه حرکت کرد، استانداردهای دوگانه به حیات خود ادامه داد: جوامع مسلمان را بخاطر محکوم کردن اعمال جنسی همجنس‌گرایانه سرزنش می‌کرد، در حالیکه رفتار خود را در گذشته در همین مورد فراموش می‌کرد.

از نقطه نظر غرب جوامع مسلمان نمی‌توانستند به برابری جنسیتی برسند مگر آنکه ایده‌های غربی خود را به آن جوامع پیوند زنند. این شیوه‌ای نگاه کردن از آن هژمونی ناشی می‌شد که غرب معیارهای خود را در طول زمانی دراز در چهار گوشه کره زمین اعمال می‌کرد. اما فمینیسم دستوری به سبک اروپائی هرگز نتایج قاطعی به بار نیاورد. این فمینیسم به یقین آموزش و بسیج زنان بورژوازی شهری را تشویق کرده است ولی به بهای تقویت خودکامگی و رواج فرهنگ‌های کلیشه‌ای و نادیده انگاشتن هویت‌های محلی. انجام تلاش‌هایی از این گونه، که مانند عراق و افغانستان با ایجاد یک دولت پس از جنگ همراه بود، و یا به وسیله‌ای حکومت‌های ملی که از وسائل تکنوکراتیک استفاده می‌کردند، واکنشی را در محلی‌ها تقویت می‌کرد به این صورت که رهای زنان را با امپریالیسم غربی همگون می‌پنداشتند.

تولید این مکانیسم در طول تاریخ مدرن تجدید شد. در ابتدا در خشن‌ترین شکلش دولت‌های مستعمراتی قوانین سرکوب‌گرانه‌ای را بنام برابری جنس‌ها به تصویب رساندند. مثلاً در آسیای میانه از سال‌های دهه ۱۹۳۰ به کشف حجاب اجباری دست زده شد. فرانسه همین

کار را در ۱۹۵۸ در الجزایر کرد(۴). گرچه این قوانین برگزیدگان سنتی و مقامات مذهبی را هدف می‌گرفت ولی تاثیر این سیاست به طور ویژه تغذیه و تقویت ابهام و سردرگمی بین پیشرفت و استعمار بود.

دوم این که همان منطق در بین خود نظامهای خودکامه نیز، با الهام از متحدین شمالی شان یا وابستگی مستقیم به آنان عمل می‌کرد. این نسخه محلی «استبداد روشن بین» آزادی «زن» مسلمان، و نه شهروند را هدف قرار می‌داد. با وارد کردن مسئله حقوق زنان در بدنه حکومتی خودکامه می‌کوشیدند علیه اپوزیسیون مذهبی، و به منظور گسترش پایه اجتماعی خود، از نظام محافظه کار غیرمذهبی استفاده کنند. شاه ایران، آخرین پادشاه افغانستان ظاهر شاه(۱۹۳۳-۱۹۷۳)، زین العابدین بن علی رئیس جمهور سابق تونس(۱۹۸۷-۲۰۱۱) یا محمد بن سلمان ولیعهد کنونی عربستان همگی به این استراتژی متوسل شده‌اند. در هر مورد برای مانع تراشی بهتر در مقابل خواست های دموکراتیزه کردن جامعه، با دادن حقوق محدودی به زنان موافقت می‌کردند(۵). اعطای چند مقام وزارتی، به رسمیت شناختن حقوق زنان در آموزش و ازدواج را همچون قرارداد مشترکی بین دوطرف برابرتلقی کردن، بیشتر یک تاکتیک آزمایش شده است تا یک موضع گیری اصولی.

این فمینیسم دولتی به جعبه ابزار نظامی خودکامه افزوده می‌گردد. از امتیازات مثبت پیشرفته ای که به زنان داده می‌شود در جهت تحکیم موقعیت رژیم یا وجهه ی آن بهره برداری می‌گردد. این امر از راه سکولاریسمی تحمیلی از بالا، نفوذ مذهب را محدود می‌سازد. این یک استراتژی بود که دیدیم در جریان تحکیم تاریخی نظام هائی تک حزبی، مانند بعث در سوریه یا عراق، یا در جمهوری های ناسیونالیست عرب، اعمال شد. امروزه این جریان به استحکام بخشیدن به حکومت های خودکامه ای که از سنت برای کنترل شدید تفسیر از اسلام، مانند مراکش یا مصر، استفاده می‌کنند، همچنان ادامه می‌دهد.

حامیان (اسپانسر) غربی بدون پایه اجتماعی

سومین روایت از این مکانیسم، که کم اهمیت ترین آنها نیز نیست، برخاسته از نهادهای چند جانبه و سازمان‌های غیر دولتی (NGO) است که در خاورمیانه عمل می‌کنند و بدون وقفه به بازگشودن دفتر رهائی زنان و برابری جنسیت ها مشغولند. از سازمان ملل تا

کوچکترین سازمان های غیر دولتی در محل، گروه های زنان را حمایت می‌کنند و دولت‌ها را به بهبود دسترسی زنان به آموزش و یا اشتغال تشویق می‌کنند. به سان سایر اشکال وارداتی فمینیسم غربی، این مبارزات جریان دموکراتیزاسیون را به بن بست می‌کشند، زیرا با دور زدن دولت، که آن را از کار افتاده تلقی می‌کنند، تاکید را بر موضوعات اجتماعی و اقتصادی تکه‌تکه شده می‌گذارند.

اثر این نوع برخورد نیز جاودانه کردن «نشانه گرائی (tokenisme)» است، یعنی سیاست نمادها که مایل است رهائی محدود بخش کوچکی از جمعیت را به مثابه موجی نشان دهد که کل جامعه را با خود خواهد برد. بخاطر می‌آوریم با چه اشتیاقی نهادهای غربی به قدرت رسیدن بی نظیر بوتو را در سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ پذیرا شدند، با این حال این عمل تاثیر بسیار ناچیزی بر واقعیت نابرابری های بین زنان و مردان در کشور داشت. آخر سر حقوق زنان محدود ماند به تعداد خیلی از محافل نهادی که به محض بازگشت حامیان غربی به کشور خود از هم فروپاشیدند. افغانستان رها شده در دامن طالبان نمونه دردناکی از این جریان است.

شکل استعمار هرچه باشد، خواه دولتی و یا «انسان دوستانه»، استراتژی فمینیسم از بالا با دو مشکل عمده مواجه می‌گردد. از یکسو به استحکام دژ خودکامگی از راه تقلیل مفهوم حقوق زنان به چند بخش از ادارات دولتی، یاری می‌رساند. نه تنها مسئله عمومی تر نقض حقوق انسانی و فقدان آزادی های سیاسی را نادیده می‌گیرد، بلکه علاوه بر آن استفاده ابزاری از امر زنان را بوسیله رهبران خودکامه مجاز می‌دارد. به عنوان مثال، محمد بن سلمان به زنان سعودی حق رانندگی اتومبیل را اعطا می‌کند ولی شمار زیادی از مبارزین زن فمینیست را به زندان می‌اندازد. پیام روشن است: حقوق زنان انحصارا در اختیار قدرت است و به‌ویژه مطالبات نبایست بوسیله خود زنان ذینفع ابراز شود. از سوی دیگر با تحمیل ایده های وارداتی به شیوهای گزینشی، چنین استراتژی ای دشمنی بین نیروهای محافظه کار محلی را تشدید می‌سازد، به این شکل که هریک با بهره مندی از این نعمت می‌کوشد خود را امانت دار اصالت فرهنگی قلمداد کند. آن که در این مورد به طور طبیعی تقویت می‌گردد، جریان اسلام‌گرایان سازش‌ناپذیر است که از بهانه سنت مسلمانان استفاده می‌کنند تا با هر نوع اصلاح قانونی موقعیت زنان مخالفت کنند.

همه شهروندان، همه برابر

مبارزات فمینیستی در خاورمیانه، برای اینکه بتوانند جا بیافتند، به شرطی موفق خواهند شد که راه حل هایی را که غرب ترویج می کند، نپذیرند و بیشتر به سوی منابع و تجربیات محلی روی آورند. مثال های تاریخی گذشته در این زمینه کم نیستند. می توان آن ها را در سه بخش بیان کرد.

نخستین، تلاش هایی را دربر می گیرد که قصد درهم آمیختن سکولاریسم در ناسیونالیسم را داشتند مانند کمالیسم در ترکیه و در درجه ای پائین تر، بورقیبیسیم [بورقیبیه] در تونس. استراتژی ملهم از غرب بدون اقدام مداخله جویانه آن، نسبت به غرب دین مستقیمی ندارد. هدف مورد نظر دگرگونی کامل جامعه تا بنیادهای اقتصادی و ساختار طبقاتی آن به منظور بازسازی ملت پس از پایان اشغال استعماری است. در چنین چارچوبی، سکولاریزاسیون طرح حساب شده ی دولت است و نه سلاحی در دست قدرت حاکمه که انحصار مذهب را در دست داشته و آن را وسیله ای کرده است جهت رسیدن به هدف های استبدادی، همان گونه که امروز در مصر، مراکش و عربستان سعودی شاهدش هستیم. اما، در حالی که هدف کمالیسم حذف کامل نفوذ دین بر نهادهای سیاسی بود، بورقیبیه بیشتر تمایل به کنترل مذهب برای قراردادن آن در خدمت تلاش همگانی برای مدرنیزاسیون از جمله از طریق اجتهاد دولتی (تفسیر دوباره متون قرآنی و شریعت) بود.

بنابر این اگر در نظر بگیریم که جداکردن حوزه ی سیاسی از حوزه ی مذهبی بهترین وسیله برای بازتعریف پیوندهای اجتماعی، اصلاحات چارچوب قانونی و امکان دادن به زنان جهت شرکت کامل در زندگی اقتصادی و فعالیت سیاسی است، رهایی زنانه با سکولاریسم پیوند خورده است. با این همه، اشکال چنین طرحی در این است که ضدیت محافل دینی و لایه های محافظه کار جامعه را برمی انگیزد. برای نخبگان سنت گرا و نیز علما [روحانیان]، دست کشیدن از امتیازهای قضائی و وظیفه اخلاقی شان به معنی انکار یک بخش کامل از نفوذشان بر اعمال مذهبی است، به ویژه هنگامی که بازیگران جدید مذهبی مانند اسلامیت ها، سکولاریسم را متهم می کنند که هویت فرهنگی جامعه اسلامی را تحقیر می کند. آن گاه، رودررویی سکولاریسم-دین با اختلاف عمیق سیاسی دوبرابر می شود، همان گونه که در ترکیه و تونس کنونی مشاهده می کنیم.

دومین گزینه، فمینیسم اسلامگراست (۶). این جریان فکری در سال های دهه ۱۹۷۰ در چارچوب اصلاحات اسلامی اخوان المسلمین در مصر،

حزب رفاه در ترکیه و انقلاب ایران گسترش یافت. این جریان محصولِ دگرگونی جامعه شناختی است؛ آن گاه که جنبش های اسلامگرا در درون همان طبقه ی بورژوازیِ شهری که فمینیسم غربی مورد خطاب قرار می داد، پراکنده شده بود. این جریان همچنین به تمایلی پاسخ می دهد که شماری از اسلامیت ها برای فاصله گرفتن از خط بنیادگرای رادیکال که در برداشتی متعصبانه از شریعت ریشه دارد، ابراز می دارند. اتفاقی نیست که پرآوازه ترین فمینیست های اسلامیت همگی پدری داشتند که به اسلامگرایی «سخت» مشهور بودند، نظیر زینب الغزالی در مصر (درگذشت ۲۰۰۵) یا فائزه هاشمی رفسنجانی در ایران، سمیه غنوشی در تونس یا نادیه یاسین در مراکش.

جنبشی که این زنان نمایندگی می کنند به خاطر تلفیقی نو بین ایمان و عمل از دیگران متمایز می شود. از سویی، این جنبش با نمادهای قابل دیدن تقوا نظیر حجاب، فروتنی و عفت توافق دارد؛ و از طرف دیگر، برای جذب شدن زنان در حوزه عمومی از طریق آموزش و شرکت در اقتصاد و زندگی سیاسی مبارزه می کند. تفسیردینیِ این فمینیست ها با قرائت موبه موی فقهی مخالف بوده و بر برداشتی اولویت می دهد که شریعت را با موقعیت متناسب سازد. برای مثال، با هر اصلاحاتی که برابری زنان را در مسئله طلاق یا ارث تضمین کند، توافق دارد.

اما، فمینیسم اسلامی هرگز جنبشی سامان یافته ایجاد نکرده است. این فمینیسم، چه در گذشته و چه در حال، مابین انعطاف ناپذیرترین نیروهای محافظه کار و تمایل به سکولاریزاسیون لیبرال گیر کرده است. یا زیر فشار مذهب یون رادیکال تسلیم می شود، مثل ایران، یا سرانجام از مرجع های جزمی دست برمی دارد، که نمونه آن خانم سیده الونیسی در تونس است. فمینیست های اسلامی که از اصلاح اسلامیت در درون و پیوستن به سکولاریسم لیبرال در بیرون ناتوانند، با دوراهیِ غیرقابل تحملی روبرو هستند.

گزینه سوم و آخری نیز وجود دارد: فمینیسم دموکراتیک، که مطالبات برابری طلبانه اش را بر پایه ی شهروندی بنا گذاشته است. این فمینیسم در جنبشی بزرگ تر به سود دموکراسی قرار می گیرد، مثل دوران شورش های مردمی در «بهار عربی» در سال ۲۰۱۱. این فمینیسم که گوشش بدهکار بحث های مربوط به اصالت یا کاربرد شریعت نیست، تلاش می کند از دوگانگی - اسلام در برابر سکولاریسم، یا اصالت، علیه غرب زدگی - که گفتمان همگانی درباره ژانر را محدود می کند، بگریزد. به این دلیل است که فعالان این جنبش از

پذیرفتن حجاب به مثابه مانعی در مقابل برابری خودداری می کنند: هر زنی باید بتواند هر لباسی را که می خواهد بپوشد بدون این که این امر حقوق او را پایمال کند.

فمینیست های دموکراتیک اغلب جوان هستند. آن ها ایده های شان را در شبکه های اجتماعی ابراز می دارند و با ایدئولوژی های کهنه ، چه ناسیونالیستی و چه مذهبی ، که دوران سیاسی گذشته را سامان داده اند، مرزبندی می کنند (۷). کنشگری آن ها ایدئولوژی ها را به هم وصل نمی کند، بلکه باور دارند که برابری جنسیتی آغازگر زندگی دموکراتیک است؛ نمی توان خود را شهروند نامید، بدون اینکه بینشی برابری طلبانه از جهان داشت. این فمینیست ها، با آگاهی بر بحث و جدلی که در میان فمینیست های غربی جاری است، مراقب اند که در آن غوطه ور نشوند و ترجیح می دهند این مباحثه ها را با زبان خود و در وضعیت خودشان از نو تعریف کنند. آنان به مبارزه ی خود به مثابه عنصر سازنده ی نبردی بزرگتر برای دموکراسی می نگرند. و ابزاری شدن زنان به دست رژیم های استبدادی را رد می کنند. بنابراین ، سرنوشت آنان به صورت تنگاتنگی با دموکراتیزاسیون پیوند خورده است.

میان همه این راه های ممکن، فقط فمینیسم دموکراتیک می تواند پُلّی به آینده بزند. طرح های کمالیستی یا بورقیبیه، که محصول اشغال استعماری و سپس ساختار ملی پساستعماری بودند، دیگر نمی توانند خارج از موقعیت تاریخی ویژه شان، بازتولید شوند. فمینیسم اسلامی را جریانی به انزوا راند که آن را زائیده بود. برعکس، فمینیسم دموکراتیک، واژگان و دیدگاهی ارائه می دهد که نه فقط به کنشگران امکان می دهد که تعریف تازه ای از مفهوم زنانگی ارائه دهند، بلکه همچنین دموکراسی برای همه را در بین خواسته های خود جای دهند.

ماهیت تفرقه افکنانه ی حجاب رنگ می بازد

در حالی که تلاش های خیزش های «بهار عربی» در سال ۲۰۱۱ برای دموکراتیزه کردن خاورمیانه با شکست روبرو شد، (۸) با این وجود، این خیزش ها افق های تازه ای به روی فمینیسم دموکراتیک گشود. فمینیسم دموکراتیک توانست از جنبشی که در تونس زاده شد جان سالم به در برد زیرا کنشگرانش حوزه ی سیاسی حساسی را اشغال می کردند که کسی نمی توانست نابودش کند. در مصر، مارشال عبدالفتاح السیسی کودتای ضدانقلابی خود در سال ۲۰۱۳ را تاحدی به نام زنان

توجیه کرد که حس می کردند از سوی حکومت اِخوانِ المسلمین مورد تهدید قرار گرفته اند. محافظت از زنان که بهانه ای شده بود برای خلعِ دموکراسی، موجب شد که رژیم نتواند در این مورد، حرف خود را پس گیرد. همین طور در ایران، انقلاب اسلامی وعده ی انتخابات دموکراتیک همراه با ارزش گذاردن به زنان را داده بود که به عنوان پایه ی اجتماعی رژیم جدید تصور می شدند. در نتیجه، زنان ایران، خود را به عنوانِ ستون سیاست انتخاباتی و جنبش های اجتماعی در مرکز بسیج مردمی یافتند.

از سال ۲۰۱۱، فمینیسم دموکراتیک در سراسر منطقه در درون جامعه مدنی رواج یافت. از این پس، این فمینیسم در شبکه های اجتماعی، در جامعه مدنی، محیط های آموزشی و بحث های عمومی حضور دارد. این بسیج همگانی در را برای چهره های جدید کنشگران و از جمله زنان جوان روستائی تبار یا محروم گشود. دیگر، فمینیسم یک ایدئولوژیِ صرفاً بورژوازی و شهری نبوده، آرزویی قابل دسترس برای همه زنان و مردان است، همان گونه که تعدد نوشته های فمینیستی در شبکه های اجتماعی نشان می دهد. توان تاب آوری فمینیسم با کوچ اقتصادی شماری از مردان جهانِ عرب و همچنین جایگاه مهمی که زنان در اقتصاد غیررسمی یافته اند، تسهیل شده است. پس رَویِ «رانت بازی» نیز زنان را به سوی بازارِ کار سوق داده است، از جمله در امیرنشینان خلیج فارس که در حال ملی کردن نیروی کارشان هستند.

این کنشگری کم توان به احتمال زیاد به اندازه ی دگرگونی های سیاسی گسترده قابل رویت نیست، ولی با این همه، نفوذی کمتر از آن ندارد. این کنشگری که با تغییر شکل جامعه شناختی در جریان در گوشه های مخفی زندگی خصوصی پیوند دارد، ناگزیر بر روی صحنه سیاسی ظاهر خواهد گشت. همچنین، این کنشگری به شهروندان امکان می دهد تا خارج از حوزه خودکامگی، به حقوق خودو برابری جنسیِ حاصل از فعالیت نیروهای اجتماعی، و نه ترفندهای استبدادی، بیاندیشند. فراتراز همه، مفصل بندی بین دموکراسی و فمینیسم می تواند برای واژگون کردن تقابل قلابی میان سنت و مدرنیته (تجدد) تعیین کننده باشد. آزادی بیان، بهترین تضمین اعتبار فرهنگی برای فمینیسم دموکراتیک است، زیرا همه شهروندان تشنه ی دموکراسی، از آن الهام می گیرند.

این روند در حالِ بازسازیِ زندگی سیاسی در کل منطقه است. حجاب، کمتر از پیش، نشانه ی فروتنی زنانه و بیش از پیش، میدانِ نبرد

سیاسی حول شهروندی است. ماهیت تفرقه افکنانه ی آن، کم کم رنگ می بازد. در تونس، زنان بی حجاب به نامِ حقوق انسانی، میراث بورقیبیه را با دفاع از خواهران محجبه شان به چالش می کشند. هر دو گروه از زنان یادشده، حولِ نابودی دموکراسیِ پساانقلابی که قیس سعید رئیس جمهور آغاز کرده، بسیج می شوند.

در ایران، عکس این حالت رخ داده است. زنان باحجاب را می بینیم که در صف تظاهرات که مشترکا علیه وحشیگری سرکوبگرانه رژیم به اعتراض می پردازند، به کمک دوستان بی حجاب شان می شتابند. دور از دعوا بر سر استفاده از حجاب، به منزله ی گزینه شخصی، آنان علیه تحمیل اجباری آن به همه زنان، اعتراض می کنند. برعکسِ «فمینیسم از بالا» که در عربستان مطرح شده، مبارزه برای برابری جنسیتی در ایران از پائین صورت می گیرد.

در واقع، خیزش برخاسته از مرگ مهسا امینی نشان داد که تا چه میزانی، دولت ایران زندانی نمادگرایی خود شده است. حجاب بیش از آنکه خود فی نفسه مسئله ای باشد، نماد مناقشه بین رژیم روحانیت و بخش بزرگی از جامعه است. آنچه در گذشته نشانه ی فرهنگی انقلاب اسلامی بود، اکنون به نقطه ضعف رژیم بدل گشته است. اگر مقامات جمهوری اسلامی پوشش حجاب اجباری را ملغی کنند، ضروری خواهد شد که امتیازات دیگری نیز بدهند تا بتوانند جلو جمعیتی به هیجان آمده را بگیرند. احتمالاً، این کار موانع سر راه تغییرات شدید را از میان می برد. در اینجا، نظیر هر جای دیگری در خاورمیانه، کارزار برای دموکراسی، از نو اندیشیدن درباره دین و سکولاریزاسیون را، به منظور ارتقاء هر دو مقوله در چهارچوب مطالبات جهانشمول حقوق انسانی الزامی میسازد.

عنوان اصلی مقاله:

Face aux tutelles religieuse, gouvernementale et occidentale

Effervescence féministe au Proche-Orient

Par Hicham ALAOUI

زیرنویس ها :

Mitra Keyvan, « Les Iraniennes allument un brasier [1]
social », *Le Monde diplomatique*, novembre 2022.

ترجمه مقاله:

<https://ir.mondediplo.com/2022/11/article4215.html>

Sahar Khalifa, « Femmes arabes dans le piège des 2
.images », *Le Monde diplomatique*, août 2015

ترجمه مقاله:

<https://ir.mondediplo.com/2015/08/article2359.html>

Pour une analogie avec la situation en Afrique 3
subsaharienne, cf. Kago Komane, « Gay-bashing in Africa is
‘‘a colonial import’’ », *Daily Maverick*, 25 juin 2019,
<https://www.dailymaverick.co.za>

Cf. Jean-Pierre Sereni, « Le dévoilement des femmes 4
musulmanes en Algérie », *OrientXXI*, 13 septembre 2016,
<https://orientxxi.info>

Olfa Lamloum et Luiza Toscani, « Les femmes, alibi du 5
pouvoir tunisien », *Le Monde diplomatique*, juin 1998 et
Florence Beaugé, « Une libération très calculée pour les
.Saoudiennes », *Le Monde diplomatique*, juin 2018

ترجمه مقاله:

<https://ir.mondediplo.com/2018/06/article2986.html>

Cf. Françoise Feugas, « Ces féministes qui réinterprètent 6
l'islam », *OrientXXI*, 5 septembre 2014 et Mona Ali Allam, «
Ces lectures féministes du Coran », *OrientXXI*, 30 octobre
2019, <https://orientxxi.info>

Akram Belkaïd, « #MeToo secoue le monde arabe », *Le Monde 7*
.diplomatique, août 2021

Hicham Alaoui, « Le triomphe fragile des contre- 8
.révolutions arabes », *Le Monde diplomatique*, septembre 2022

لبنان



اعتراضات گسترده ی مردم لبنان از کلیه ی اقشار طبقاتی موجب سقوط دولت بی کفایت لبنان شد

امین بیات

اعراضات خشمگین و متحد مردمان لبنان امروز بازتاب جهانی بخود گرفته، مردم لبنان به درستی علیه مسئولان بی کفایت و نا کار آمد دولت لبنان ، اعتراض به بی کفایتی در اداره امور کشور و آنها را "مسئول انفجار" و کشتار مردم قلمداد کرده اند، رویدار مصیبت بار بندر بیروت انعکاس عظیم انفجار موجب شتاب مبارزات اجتماعی مردم لبنان را ده چندان افزایش داد، دامنه اش آسمان



تهران، دمشق و بغداد را روشن نمود و اعتماد عمومی را کلاً از این دولتها سلب کرد، و خواب خوش حزب الله، سپاه قدس را به وحشت و پریشانی تبدیل نمود.

جوانان لبنانی در روزهای پس از انفجار با برپائی تظاهرات خشمگین خود باعث سقوط دولت لبنان شدند. و نوک حمله‌ی تظاهرات جوانان علیه حزب الله لبنان و نظام جمهوری اسلامی بوده، شعارهای تظاهرات نشان داد که دیگر مردم لبنان نه به این دولت اعتمادی دارند و نه به جنگ نیابتی که حزب الله که از جانب سپاه قدس پشتیبانی نظامی و مالی میشوند و همچنین خواهان خلع سلاح حزب الله و کوتاه شدن دست جمهوری اسلامی از سر مردمان لبنان میباشند و بیان کردند که دیگر تقسیم بندی مذهبی و طایفه ای را برای حکومت و دولت لبنان نمی پذیرند.

بنظر من تا مادامی که دست خون آلود سپاه قدس از بالای سر جوانان لبنان بطور جدی و قاطع کوتاه نشود و حزب الله که روی دیگر سکه سپاه پاسداران جمهوری اسلامی هستند خلع سلاح نشوند و جمهوری اسلامی با همت مردم ایران سرنگون نگردد نه مردم ایران و نه مردم لبنان و سوریه و عراق روی آزادی نخواهند دید.

جوانان لبنانی معتقدند که هر شهروند لبنانی دارای یک رای میباشد و می پندارند که حیات سیاسی اسلام گرائی بنیادگرا که عملکرد سیاسیش در ایران علیه مردم ایران ثابت شده، دیگر اعتباری ندارد و باید به دولتهای مذهبی خط بطلان کشید.

پس از انفجار در بندر بیروت در واقع اداره لبنان توسط سه قوه که در مجلس تصویب کرد، زمام امور را به ارتش واگذار نمود زیرا وضعیت بصورت اضطراری و انفجای بود.

لبنان از لحاظ تاریخی قسمتی جدا شده از سوریه و همچنین از امپراطوری دولت عثمانی و همیشه تحت سلطه و زیر نفوذ سیاستهای دولت استعمارگر فرانسه، بوده است.

اشغال لبنان توسط اسرائیل در سال 1982، کشتار در اردوگاه صبرا و شتیلا تحت نظارت دولت صیہونیستی اسرائیل، همراه با خروج نیروهای متجاوز فرانسه و آمریکا از خاک لبنان پس از حملات حزب الله در سال 1983 که مستقیم از جانب جمهوری اسلامی هدایت و پشتیبانی نظامی شد، از جمله مهمترین رویدادهای کشور لبنان بوده است.

در حال حاضر جنوب لبنان زیر مجموعه و در تحت سیطره ی حزب الله یعنی جمهوری اسلامی و سپاه قدس تا قبل از انفجار بوده است.

حزب الله بدون حمایت مالی میلیاردي از سرمایه های مردم ایران و تجهیزات نظامی نمیتوانست نه چنین عرض و اندامی در لبنان راه بیندازد و بدستور سپاه قدس رفیق حریری را بقتل برساند که محاکمه ی مضمونین به بقتل در این روزها محاکمه شوند.

سازمان ملل متحد در طی صدور قطعنامه ای خواستار خلع سلاح حزب الله بعنوان عاملین قتل رفیق حریری شده بود و اخیرا دولت آلمان تشکیلات حزب الله لبنان را یک تشکیلاتی تروریستی شناخته است.

حامی اصلی حزب الله در لبنان جمهوری اسلامی در رکود اقتصادی بسر میبرد و این رکود تاثیرات بالقوه منفی بر تشکیلات تروریستی حزب الله داشته است و موجب حاد شدن شرایط معیشتی آنها نیز گردیده است. و باعث کم شدن مداخله ی حزب الله و سپاه قدس در جنگ سوریه که برایشان جنبه حیاتی داشته، شده است.

بهر حال هنوز برای افکار عمومی روشن نیست که عامل اصلی این انفجار مهیب چه بوده، یا چه کسانی، و یا چه دولتی دست به این جنایت زده است، البته در خبرها بود که در سال 2013 بدلیل نامشخص یک کشتی روسی حامل 2750 تن نیترات آمونیوم در بندر بیروت پهلوی گرفت و در سال 2014 به یک انبار انتقال داده شد، که حزب الله حاکم بر این بندر و انبار، بوده است.

با نگاهی عمیق و کنجکاوانه و با بر داشتها ئی از پیش فرضها میتوان به این نتیجه رسید که این انفجار از قبل بر نامه ریزی شده و تدارک دیده شده بوده است، بهیچوجه نمیتواند خود بخود صورت گرفته باشد، و حتا حزب الله در گذشته از این مواد جهت درست کردن بمب انفجاری دستی درجنگ سوریه استفاده میکرد است، آنهم پس از چندین سال که در این انبار نگهداری میشده است، این انفجار ها و آتش سوزیها در منطقه و بخصوص در ایران دارای دامنه وسیعی بوده که تا کنون با انواع دروغها و دسیسه چینیها آنها را خود بخودی و یا نقض فنی به افکار عمومی جلوه داده اند، آتش سوزی جنگلها، موسسات صنعتی، نطنز و امثالهم که همه عمدی صورت گرفته است، برای نمونه آتش سوزی در انبار های مواد غذایی در سوریه و انبار گندم در بندر بیروت، عمدی بودن مسئله را بیشتر قابل فهم میکند.

درواقع میتوان به این حدس و گمان بیشتر تکیه نمود که منافع

اقتصادی کشورهای سرمایه داری آمریکا، فرانسه، عربستان، ایران، روسیه و بالاخره چین هر کدام برای تامین منافع و بردن سود، قابل تعمق هستند، همچنان که مکرون شتاب زده داستان استعمار کهن را نوید داد و زنده کرد.

“صندوق بین المللی پول” در گذشته نه چندان دور خبر “فرو پاشی” لبنان را داده بود، و نخست وزیر لبنان را که باید پیشنهاد این موسسه امپریالیستی را می پذیرفت و در این مورد بود که میلیاردها دلار از “صندوق کمک های مالی” آزاد شد.

صدا و آتش مهیب این انفجار پیام روشن دست اندر کاران جاده ی ابریشم سازمان همکاریهای شانکهای هم میتواند باشد، دولتهای ایران، چین و سوریه پیشقدم سرمایه گذاری در بیروت با شتاب شده اند، و از طرفی باید این مسئله را نا دیده بگیریم که هدف آنهایی که این انفجار را انجام داده اند، علاوه بر تداوم ورشکستگی اقتصادی، تحمیل قحطی، گرسنگی و در نهایت کشیده شدن منطقه نفت خیز خاور میانه به وابستگی، و بردن ثروت ملی مردمان این منطقه، نمونه بارز و روشن قضیه پیشنهاد “قرار داد” 25 ساله ی چین به جمهوری اسلامی و پیشنهاد “قرار داد” بیست ساله ی روسیه به جمهوری اسلامی، همه حکایت از برنامه های دراز مدت تحت نام بازسازی و سرمایه گذاری، ولی در حقیقت تداوم سلطه و چپاول ثروت ملی مردمان این منطقه میباشند.

شعار مردم در خیابانهای بیروت بطور کلی خواهان تغییرات اساسی و سیاسی گسترده بوده است و در این ارتباط بصورت نمادین اعدام میشل عون رئیس جمهور، حسن نصرالله رهبر حزب الله لبنان و حسان دیاب نخست وزیر لبنان را به نمایش در افکار عمومی جهان، گذاشتند.

از لحاظ اقتصادی میزان بدهی لبنان در سال 2019 یکصد میلیارد دلار معادل 150% کل تولید ناخالص داخلی در لبنان بوده است، از دیدگاه کارشناسی دولت لبنان ورشکسته بود، بعلت بدهکاری، و همچنین فساد اقتصادی سیستماتیک، و سوء مدیریت، نا کارآمدی در دولت های لبنان نهادینه بود و امروز پس از این انفجار کاملاً با شرایط بسیار اسفناک روبروست که برآورد کرده اند حد اقل 15 میلیارد دلار دیگر بر اقتصاد ورشکسته ی لبنان افزوده گردیده است، بندر اصلی لبنان بیروت که مرکز تجاری و مدخل واردات مواد غذایی بوده کاملاً ویران شده و غیر قابل استفاده، لبنان در حال حاضر

مستعمل از تامین دارو و مواد غذایی است.

آیا مدیریت این وضعیت اسفبار درتوان رهبران فاسد لبنانی هنوز هست یا نه که بهمین دلیل معترضان درخواست کمک از دولت فرانسه و اتحادیه اروپا کرده اند که به زبان دیپلماتیک باز گشت لبنان به دوران تحت سلطه ی فرانسه است.

آنچه راکه سپاه قدس جمهوری اسلامی و حزب الله لبنان را وادار به تلاش مذبوهانه کرده است ، ترس و وحشت آنها از بر ملا شدن مسائل ساختاری مخفی نگهداشته شده ، مناسبات سیاسی فی مابین این دو جریان تروریستی یعنی سپاه قدس و حزب الله لبنان که پس از جنگ داخلی در لبنان در سال 1990 ما بین این دو جریان بر قرار شد.

بهر حال ما چه بخواهیم و چه مخالف یا موافق باشیم ، شکل گیری یک نیروی سیاسی جدید در لبنان آشکارا خود رابیان خواهد نمود که دارای چشم انداز روشنی فعلا نیست، و دولتهای خارجی منافع طلب و سلطه جو خواهند توانست از ضعف سیاسی ، اقتصادی و نظامی لبنان استفاده ببرند، رد و مخالفت با قطعنامه تمدید تحریم تسلیحاتی در رابطه با جمهوری اسلامی در شورای امنیت سازمان ملل متحد ، تنها به این منظور بود که فروش هر چه بیشتر تجهیزات نظامی به جمهوری اسلامی صورت بگیرد و دولت تروریست و متجاوز اسلامی با ایجاد نا امنی در منطقه سودهای میلیاردی درجیب کشورهای صنعتی ریخته شود، و حزب الله لبنان را حمایت کرده و به نا امنی در لبنان دامن بزند تا چند صباحی بتواند به حکومت ننگین خود ادامه دهد.

آیا حزب الله لبنان که کانون وحشت و ترور و در "عمق راهبردی" مقاومت قرارداد میتواند ادامه زندگی مسلحانه و تروریستی خود را حفظ کند؟ بنظر من نه، اگر وضع مالی جمهوراسلامی بصورت فعلی ادامه یابد و روزه روز کمترشود اثرات آن مستقیم بر پیکر حزب الله خواهد نشست و آنها خلع سلاح و متلاشی، خواهند شد.

مردمان آزادیخواه جهان باید همبستگی خود را با مبارزات استقلال طلبانه مردم لبنان همسو کرده و از مطالبات بحق مردم لبنان دفاع و پشتیبانی کنند و اظهار انزجار و تنفر از مسببین انفجار بندر بیروت در لبنان بکنند.

21.08.2020

همبستگی مردم لبنان و غزه با خیزش اجتماعی در ایران

این روحیه همبستگی کجا و شعار نفرت انگیز "نه غزه، نه لبنان...
جانم فدای ایران..." کجا

حماد شیبانی

این روزها در تجمعات مردمی لبنان و عراق، پلاکاردها و شعارهایی در حمایت از جنبش ستم دیدگان و توده های بپاخاسته ایران مکرراً شنیده و دیده میشود. بسیاری از تحلیلگران سیاسی که هم‌رأی با مردم هستند، در رسانه ها بر پیوند پایه ای و انترناسیونالیستی با جنبش ایران تأکید می‌ورزند. آنها به مردم خود ضرورت فاصله گذاری در شعارها در رابطه با (مردم ایران) و جمهوری اسلامی ایران را تذکر می‌دهند. این روحیه همبستگی کجا و شعار نفرت انگیز: "نه غزه، نه لبنان... جانم فدای ایران..." کجا. روحیه ای در تضاد کامل با سیاست‌های توسعه طلبانه رژیم، که باعث تفرقه و جدایی بین مردمان منطقه شده است.



روزنامه لبنانی "الانباء" ارگان مرکزی حزب سوسیالیست پیشرو (طایفه دورزی - ولید جنبلات مخالف کنونی ائتلاف حاکم) نوشته ای را به نقل از روزنامه "المانیتور" درباره تأثیر تظاهرات مردم ایران در سیاست خارجی حکومت اسلامی در ایران منتشر کرد. نویسندگان این مقاله حمیدرضا عزیزی، استادیار مطالعات منطقه ای در دانشگاه "شهید بهشتی" و عضو شورای علمی پژوهشگاه اوراسیا و مطالعات ایران در تهران، است.

نویسنده در ابتدای مقاله خود از تصمیم تهران مبنی بر افزایش قیمت بنزین، که موج اعتراضاتی قوی و تقریباً سراسری را در ایران برانگیخت، صحبت می‌کند. او ادعا می‌کند که اگرچه دولت ایران

توانست جنبشهای مردمی را (جمع کند)، اما هم اکنون بحثهای زیادی درباره این جنبش همچنان مطرح است و بحثها موضوعاتی از قبیل علل بروز اعتراضات تا نتایج آن با توجه به تأثیر احتمالی در سیاست خارجی ایران را در بر می گیرد، به عنوان مثال، این که، دولت آمریکا معتقد است که آنچه در ایران رخ داده اثبات این مدعاست که کارزار فشار شدید دونالد ترامپ بخوبی کار می کند و مردم ایران را در برابرسیستم سیاسی حاکم قرار داده است.

نویسنده الانباء ادامه م ی دهد:

نمایند و ویتز ایالات متحده در امور ایران "برایان هاوک" نیز ضمن ابراز خوشحالی کشورش از اعتراضات در ایران تأکید کرد که حداکثر فشار ادامه خواهد یافت. ترامپ و "مایک پومپئو" وزیر امور خارج آمریکا نیز درباره این تظاهرات اظهار نظر کرده اند.

اتحادیه اروپا از دولت ایران خواسته است که "در برخورد با اعتراضات" حداکثر خویشتن داری را رعایت کند، در حالی که آلمان و فرانسه از اوضاع ایران بشدت ابراز نگرانی کرده اند. در پاسخ به این اظهارات، عباس موسوی سخنگوی وزارت امور خارج ایران، تحادیه اروپا را به مداخله در امور داخلی ایران متهم کرد و تعهدات اروپا در توافق هسته ای (!؟) را به آنها یادآور شد.

نویسنده (حمیدرضا عزیزی) مدعی است "حمایت از تظاهرکنندگان این روایت حکومت اسلامی ایران را برجسته می کند که هدف واقعی ایالات متحده از طریق کمپین فشار این نیست که ایران را به سمت میز مذاکره سوق دهد بلکه انگیزه اش "تغییر رژیم" در ایران است، بنابراین هیچ شکلی از تعامل دیپلماتیک با آمریکا به ثمر نخواهد رسید. به قول حمید رضا عزیزی، ایران به اجرای سیاست "مقاومت (کذا) حداکثر" ادامه خواهد داد.

مقاله ادامه چنین می دهد که از سوی دیگر، احمد خاتمی، عضو مجلس خبرگان، اظهار داشت که فرانسه و آلمان، ایالات متحده را در مواضع مربوط به اعتراضات (مردمی) همراهی می کنند. به گفت آقای عزیزی، اعتراضات اخیر بر سیاست منطقه ای ایران نیز بازتاب خواهد داشت، بویژه به موازات ادام اعتراضات در عراق و لبنان، جایی که ایران معتقد است برخی قدرتهای خارجی سعی در تضعیف ایران و متحدان منطقه ای آن دارند.

حمید رضا عزیزی، در نوشت خود به این نتیجه رسیده است که تظاهرات

اخیر می تواند منجر به تحکیم روابط ایران با روسیه شود و گویی از زبان سخنگوی دولت اسلامی حاکم بر ایران، تهدیدها صادر می کند و می گوید شرایط کنونی مواضع ایران در قبال غرب و رقبای منطقه ای آن را تحت تأثیر قرار خواهد داد و روابط آن را با شرکای فعلی خود تقویت خواهد کرد.

وقایع اخیر لبنان (تلاشهای دو سه روز گذشته] بسیجیهای امل و حزب الله که بارها در جای جای این کشور دست به آشوبهای جنون آمیز زده اند) و نیز جنبش مردمی در عراق – که دولت ایران در هر دو مورد حامی کاربرد خشونتهای مرگبار علیه نیروهای انقلابی و معترضین خیابانی شده است – دخالت جمهوری اسلامی را در پیگیری سیاستهای آن مبتنی بر تشنج آفرینی و دخالت توسعه طلبانه، با اتکاء به روابطش با روسیه، آشکار می کند و چهره واقعی آنرا در جنگ نیابتی جاری در منطقه، میان طرفهای امپریالیستی و ارتجاعی و به زیان خلقهای مبارز و به جان آمدن] خاورمیانه را، روشنتر می کند.

در برابر این مواضع دشمنانه، این روزها در تجمعات مردمی لبنان و عراق پلاکاردها و شعارهایی در حمایت از جنبش ستم دیدگان و توده های بپاخاسته ایران شنیده و دیده می شود. بسیاری از تحلیلگران همراهِ با مردم در رسانه ها به پیوند پایه ای و انترناسیونالیستی با جنبش ایران تأکید می ورزند. آنها به مردم خود ضرورت فاصله گذاری در شعارها در رابطه با (مردم ایران) و رژیم جمهوری اسلامی در ایران را تذکر می دهند.

جنبشهای سرتاسری و اعتراضات مردمی در عراق و لبنان و پیامدهای آن در ایران

امین بیات



مردمان هر دو کشور بخصوص جوانان از زن و مرد که متحد و یکپارچه به خیابان آمده اند، و شعار اولیه اشان علیه دولتهای حامی فساد، رشوه خواری و دزدیدن ثروت مردم، رواج بیکاری و فقر روز افزون بوده اند، امروز اما تبدیل به شعار تغییر بنیادی و گذراز هر دو هیئت حاکمه رژیمهای فاسد، رسیده اند.

جوانان معترض و فداکار از جان گذشته از زن و مرد عراقی و لبنانی به درستی پی به عملکرد دخالتگرانه ی عوامل جمهوری اسلامی و بخصوص سپاه قدس در امور داخلی کشورشان، برده اند، و محور اصلی شعار های آنان مستقیما رهبران فاسد، دزد و دخالتگر جمهوری اسلامی را نشانه گرفته اند و خواهان خروج سپاه قدس و عوامل سرکوبگر آنها از عراق و لبنان، شده اند، اما این کل ماجرا نیست.

مزدوران، قلم بدستان و جنگ طلبان و متجاوزین به حقوق مردم ایران کیهان تهران خطاب به مردم عراق که " بروید و سفارت آمریکا را تصرف کنید"، مواجه شد با روزی که سفارت آمریکا در تهران به تصرف مشتی تروریست در آمد که هنوز پس از سالها مردم ایران از عواقب آن رها نشده اند، اما مردم عراق آگاهانه جواب مثبت به نویسندگان کیهان تهران دادند و بجای تصرف سفارت آمریکا، کنسولگری جمهوری اسلامی را تصرف کردند و آنرا به آتش کشیدند، و بر سر در آن نوشتند که، تعطیل شد.

در حقیقت سیاست چپاول وحراج ثروت ملی مردم ایران و بذل و بخشش و مصرف آن در عراق و لبنان با آرزوی تسلط سپاه قدس تروریست و حزب الهی بر جان و مال عراقیها و لبنانیها وجه المسالحه قرار گرفتن دولتهای مزبور بوسیله عوامل سرمایه و اسلامیهتها با وعده و پرداخت پول به آنها، جواب منفی به دست اندر کاران جمهوری اسلامی و سپاه قدس داد، و موجب شکست مفتضحانه آنها در افکار عمومی مردم عراق و لبنان، جهان و بخصوص مردم ایران گشت، و زبان زد خاص و عام گردید. هزینه کردن سالها ثروت ملی ایرانیان توسط جمهوری اسلامی

برای ساختن بیمارستان، مدرسه ، خانه و جاده ، گنبد طلا و قاچاق اسلحه و... در کشورهای عراق، سوریه، لبنان و یمن نیز نتوانست از میزان خشم مردم این کشورها نسبت به جمهوری اسلامی بکاهد بلکه این اعتراضات "احیای تمدن اسلامی" رانقش بر آب کرد.

سرمدداران حزب الهی ایران عقب مانده با توجیه وقیحانه ی اشتباهات خود، چه درمورد تصرف سفارتخانه های خارجی (آمریکا، انگلیس، عربستان) و نه پذیرفتن بارمسئولیت منفی اینگونه بحران آفرینیها ، که سنگینی بار آن بر دوش مردم از لحاظ اقتصادی، بیکاری، فقر و ورشکستگی کمر شکن است، اما آنها به شانتاژ های خود ادامه میدهند. در طی چهل سال حکومت ننگین ملاها بارها به سفارت خانه های کشورهای دیگر حمله کردند و با صدای بلند از تریبون های رسمی کشور از این رفتار شنیع دفاع هم کردند. سیاست های توسعه طلبانه جمهوری اسلامی در منطقه با شکست مواجه شده است، ما ایرانیها از عملکرد مردم عراق نسبت به تصرف کنسولگری جمهوری اسلامی و آتش زدن پرچم جمهوری اسلامی و لگد مال کردن عکسهای سید علی و خمینی، نه اینکه ما را نا راحت نکرد بلکه به آنها اعتراض هم نداریم و حتی خوشحال هم نشدیم ، زیرا نه آن کنسولگری خانه ما بود، و نه آن پرچم خرچنگی حزب الهی پرچم ایرانیا ن، بود، اما با پرچم آتش زدن و از دیوار سفارت بالا رفتن هیچ ملتی به رفاه و آزادی نرسیده ، نمونه ی بارز این ماجراجویی توسط تروریستهای حزب الهی جمهوری اسلامی اتفاق افتاد و هنوز هم تاوان آنرا مردم ایران پس میدهند.

فساد روز افزون در جمهوری اسلامی و مافیای قدرت در هر دو جناح ساختگی ادامه دارد، اما قوه قضائیه ادعا میکند که علیه آن در حال مبارزه میباشدو این در حالیست که خود شریک دزدها است، و به برگزاری نمایشهای دروغین بعنوان برگزاری دادگاههای مفاسد اقتصادی از تلویزیون ایران پخش میکنند، و دراین ارتباط به تسویه حسابهای داخلی می پردازند، در حقیقت برای انحراف افکار عمومی جنگ حیدری نعمتی راه انداخته اند.

با بررسی اینکه جنگ داخلی در سوریه که ایران آتش بیار معرکه آن بود و باعث کشتار هزاران جوان سوریه ای شد و اکنون در حالت آرامش نسبی و آتش بس بسر میبرد، افکار عمومی در سوریه و دست اندر کاران جنگ داخلی در سوریه میگویند نیروهای خارجی باید از سوریه بیرون بروند، دلیلشان هم این است که این نیروها چه از لحاظ سیاسی و اقتصادی، نظامی سوریه را به این روز انداخته اند که

فقر، بیکاری و خانه خرابی، آوارگی به اوج خود رسیده که نتیجه جنگ داخلی است، اما این آتش بیاران جنگ داخلی در سوریه اکنون دست اندر کار دخالت و دامن زدن به جنگ داخلی در عراق و لبنان شده اند، برای تحقق اهداف شوم خود، در یکطرف آمریکائی ها و شرکاء جهت گسترش سلطه ی خود بر چاه های نفت پافشاری میکنند و از جانب دیگر روسیه در تلاش معاش و ایران در جهت گسترش امپراطوری اسلامی، میباشند.

اعتراضات در لبنان و عراق بطور گسترده و فزاینده در حال پیشروی تارسیدن به خواسته هایشان که در راس آنها گذر از حاکمیت های وابسته است، میباشد، رویدادهای مختلفی که امروز در عراق و لبنان باعث نفوذ روز افزون ایران گردیده و باعث نزدیکی سپاه قدس با نیروهای حزب الله و تروریست شده، ایستادن مردم جلوی نفوذ ایران و جلوگیری از نیروهای حزب اللهی داخلیشان در تغییر و تحولات داخلی دولتهایشان بوضوح دیده میشود.

روی هم رفته اعتراضات در عراق و لبنان به تضعیف حزب الله و نیروهای مسلح آنها در پوشش "حشدالشعبی" و "سپاه پاسداران"، "حزبالله لبنان" شده است، والبته قابل ذکر است که دولت عراق و کردهای درون دولت عراق نیز در کشتار نزدیک به سیصد نفر، نیزسهیمند.

اما افزایش اعتراضات در عراق و لبنان موجب این نیز شده که سپاه پاسداران چاره اندیشی کند و دامنه ی دخالت در عراق و لبنان را افزایش داده و به فساد و سوء مدیریت و همچنین دخالت در قدرت دولتی، مطالبات بحق مردم عراق و لبنان را منحرف سازند و سعی میکنند که سیاست جنگی حاکم بر سوریه را در عراق و لبنان پیاده کنند، یعنی ایران بعنوان حامی شیعیان در عراق صف آرائی در مقابل سنی ها انجام دهند و البته مردم بخوبی دست این جانیان را خوانده اند.

سپاه پاسداران با حراج ثروت ملی مردم ایران و بذل و بخشش آن بین "حشدالشعبی" عراق و "حزب الله" لبنان و همچنین حوثی های یمن، چنین وانمود میکنند که اختیار و عنان این نیروها در دست سپاه تروریستی قدس است و میتواند در این سه کشور بوسیله آنها اهداف خود را به کرسی بنشانند و بسرکوب مردم معترض همت گمارد، مردم عراق و لبنان به این امر آگاهند و در مقابل نیروهای متحد و سرگوبگر سپاه قدس در کشورهای خود عمل میکنند، و بدنبال کسب

خواسته‌های دموکراتیک خود در میادین بزرگ شهرها ایستاده اند و گول وعده های دروغین را نمیخورند.

آمریکائیه‌ها در عراق و لبنان خواستار تغییر این دولتها و به سرکار گماردن دولتهای جدید و وابسته تر بخود میباشند، در حقیقت همسوئی ظاهری با تظاهر کننده گان در تغییر دادن دولتها همگامند اما تفاوت خواسته ها از زمین تا آسمان است مردم طالب آزادی، استقلال و حکومتهای ملی و غیر وابسته و لائیک هستند و خواهان قطع دست بیگانه ازسلطه بر نفت کشورشان میباشند و اما آمریکائیه‌ها میخواهند با پیاده کردن نیرو تمام نفت منطقه را بچاپند.

عراقیه‌ها و لبنانی ها در یافته اند که جمهوری اسلامی ایران در این چهل سال سرنوشت مردم ایران را به تباهی کشید، البته اپوزیسیون و مردم ایران هم در این امر شریکند، که بهر حال در جو ترور و خفقان حاکم بر جامعه ی بعد از انقلاب ، نیروهای مردمی و سازمانهای مردمی نتوانستند بوظیفه خود عمل کنند، و گول امیال دروغین و ریاکارانه مذهبیه‌ها را خوردند.

علت و علل اصلی به پا خواستن مردم ایران و بخصوص در حال حاضر عراق و لبنان علیه دولتهای خود:

مردمان این کشورها بطور کلی خواهان توقف ثروت ملی در داخل کشورشان، مصرف آن در خدمت عامه و برای بهتر زندگی کردن میباشند، که در حال حاضر توسط دولتهای ایران ، عراق و لبنان چپاول میشود.

مردم عمدتاً علیه ساختارهای نامناسب قومی و مذهبی بپا خواسته اند، زیرا دریافته اند که مذهب و دخالت آن در دولت و زندگی خصوصی مردم، موجب جلو گیری از تشکیل یک دولت مدرن و لائیک میشود.

سؤال اینجاست که آیا اگر این دولتها بر کنار شوند، آیا جایگزین مناسب در این کشور ها موجود است؟

امروزه البته تبلیغات سوء توسط افراد منفعت پرست مالی و کسب قدرت ، چنین وانمود میکنند که عوام را بفریبند البته با عوامفریبی مختص بخود که اگر این رژیمها بر چیده شوند جانشینی ندارند و اوضاع بد تر میشود.

در حال حاضر نا برابری ، بیعدالتی، بیکاری ظلم و تعدی در این کشور ها به اوج خود رسیده است، کیفیت زندگی ، شرایط زیستی بسیار

پائین، فساد دولتی همه جا گیر ، نا کار آمدی دولتمردان بوضوح دیده میشود.

البته در موارد بر شمرده خیلی مسائل بین المللی و داخلی در بوجود آمدن این شرایط دخیل هستند.

نئولیبرالیسم با ابزار کافی و تبلیغات وسیع با سرمایه های هنگفت، نظم اینگونه جوامع را بهم ریخته و در ایجاد فساد عمومی و دولتی بسیار فعال و کوشا است، با برنامه ی ریاضت اقتصادی و پیاده کردن آن با تهدید و زور بعنوان متد های جدید برای "رفاه اقتصادی عمومی"، مردم را به گروگان ودر خیلی مسائل گرفتارکرده ، تا اندکی رفاه توسط دست نشانندگان خود ایجاد کنند و در عوض کل ثروت ملی مردم این کشور ها را از جمله نفت ، گاز و ... را از آن خود کنند و منافع و درآمد هنگفت آنرا به زور ببرند، حاکمان دست نشانده و آگاه به نا کار آمدی را بر قدرت بگمارند تا نان بخور و نمیر بمردم بدهند و اصل داستان را از آن خود کنند.

البته فقرو فلاکت و بیکاری با برنامه از قبل تنظیم شده در کشور های صنعتی هم امکان پذیر است ، مانند شرایط حاکم بر اکثریت مردم فرانسه که توسط دولتمردان آنها رواج یافته و مردم فرانسه در قلب اروپا ومركز "تمدن جهانی" هم گرفتار و بیکارند ، جوانها از رفاه نسبی بی بهره اند، البته قابل مقایسه با جوانان ایران ،عراق و لبنان که بین 30 تا 40 درصد بیکارند و امید به آینده را در طول زمان در سیستم های خود از دست داده اند و به خط فقر و حتی زیر خط فقر رسیده اند، نمیباشند.

در کل مردم اصلاحات سیاسی و رفاه همراه آزادی میخواهند و در اصل ولی در اثر عملکرد سرمایه داری و دخالت آنها در امورات داخلی کشورهای مزبور کار را به آنجا کشانده اند که مردم را به این نتیجه رسانده اند که این دولتها اصلاح پذیر نیستند ، همچنانکه در ایران نشد و سالها سر مردم و بخشی از اپوزیسیون را به این وسیله گرم کردند و گول زدند، و دیری نخواهد کشید که زبانه های آتش اعتراضات و خشم مردم عراق و لبنان به ایران صرايط خواهد کرد و تار و پود اسلام سیاسی را در هم خواهد پیچید.

بهر حال بر خلاف نظر فرصت طلبان، اپوزیسیون چپ، مترقی ، ملی و دمکرات ایران از زنان و مردان آب دیده و سیاسی تشکیل شده است و البته هر فرد در زندگی سیاسی هم مرتکب خطاهای نا خواسته بوده است

، باید خطاها را بر شمرد و گوش زد هم کرد ، و نباید آنها را تکرار نمود، بلکه بصورت تشکل های مختلف و با برنامه های متفاوت باید مسئولیت خطاهای گذشته را پذیرفت، و در کلیت جلب اعتماد جنبشها را فراهم نمود که بسیار در شرایط فعلی مهم میباشد.

از آنجا که رژیم جمهوری اسلامی و شبیه آن در عراق و لبنان دیگر مشروعیت سیاسی و اجتماع و مذهبی در میان مردمان این کشورها ندارند و اعتبار نداشته اشان را بطور کلی از دست داده اندو به زیر صفر رسانده اند ،

پس اپوزیسیون در کل دارای هژمونی آنهم متفاوت میباشد و در شرایط مشخصی و بطور نسبی اما مستقل میتوانند و باید در کنار مردم قرار بگیرند و جنبشها را بسمت دموکراسی، آزادیخواهی و رسیدن به عدالت و... سمت و سو دهندو مشترکا برنامه قابل پیاده شدن و همسو برای آینده ایران پیشنهاد کنند.

مردمان ایران ،لبنان و عراق باید خود باور باشند و این مهم را تبیلغ کنند و به نیروی پرقدرت و لایزال خود اعتماد کافی داشته باشند و در مقابل به پوشالی بودن قدرت دولتها ی فاسد،هم نظر و متحد برای بر چیدن آنها همگام شوند.

مشروعیت معنوی و اخلاقی را دولتمردان مذهبی درایران و دولتهای فرقه ای مذهبی درلبنان وعراق از دست داده اند و بهمین دلیل مشروعیت خود را با زور ، ترور ، خفقان ، شکنجه و زندان و تهدید معترضان به هدف قرار دادن گلوله و کشتار آنها به جو خفقان دامن میزنند،جوامع مزبور و در کل مردمان معترض در صحنه مبارزه باید جلوی نفوذ و کشتارتوسط نظامیان را بگیرند و بدانند که هیچ قدرتی نمیتواند در مقابل اکثریت متحد مردم مقاومت کند ، "پاسداران و بسیجی" و حزب الهی،"حشدالشعبی" و "حزب اله لبنان" که جای خود دارند.

امین بیات

06.11.2019

صرفنظر از اینکه پروژه‌ی روزاوا را چه بدانیم: پروژه‌ای سوسیالیستی[1]، «آنارشیتی»[2]، یک پروژه «ناب» ناسیونالیستی،[3] باز تولید روابط و مناسبات عشرتی به شکل دیگری[4]، وجود آن در سطح □□□□□□ توانسته است حداقل مبین «حل» مسئله‌ی کردها در سوریه باشد و تحت شرایط معینی می‌تواند کمکی به حل مسئله‌ای در سطح منطقه بکند که باید سوژه‌های تاریخ دیروز حل می‌کردند، اما به واسطه‌ی تناسب قوا در سطوح مختلف در گذشته حل نشده است و در ساخت‌های سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک باقیمانده است. حل این مسئله در غیاب سوژه اصلی تاریخی‌اش را سوژه‌ای دیگر، این بار اتحاد دموکراتیک کردستان (منبعد پیدpyd) در یک جنگ نیابتی، و در پی برآمد یک جنبش دفاعی توده‌ای بر عهده گرفته است. از این جنبش دفاعی اولیه‌ی خودانگیخته‌ی توده‌ای به معنای اخص با

توجه به اینکه هسته‌ی یک دولت (ارتش، پلیس، سازمان اداری و غیره) در روثاوا شکل گرفته است و عملیات نظامی خارج از کردستان سوریه این ارتش، دیگر نمی‌توان حرف زد. به این اعتبار بهتر است از اقلیمی حرف زد که در آن «دولت» خودمختار کرد به رهبری پید شکل گرفته است و فقط به این دستاورد جنبش پرداخت.

با اجرای تصمیم به خروج آمریکا از سوریه که ترامپ در آپریل سال گذشته آن را اعلام کرد، [5] کردهای سوریه در وضعیت نامطلوبی قرار گرفته‌اند و امکان ادامه‌ی وجود روژاوا به عنوان یک پروژه و این دولت زیر سؤال رفته است.

آیا جنبش کردهای سوریه را باید ادامه جنبش کردها در مناطق دیگر ارزیابی کرد و برای آنان همان سرنوشتی را پیش بینی کرد که در سایر کشورها پیش آمده است؟ بله و خیر! جواب بسته آن است که «ادامه» را چگونه تاویل بکنیم و سیاستهای آتی رهبران کرد سوریه چه باشند.

خروج آمریکا و انفراد پید: با پایان حضور آمریکا می‌توان گفت: پید در سطح سوریه منفرد و روزاوا در محاصره می‌شود! علل این انفراد: (۱) محلی بودن پید در سطح سوریه (۲) شعار «نه اسد، نه اپوزیسیون» (در بخش آخر به این شعار پرداخته خواهد شد.) (۳) علاوه بر شعار فوق، مواضع رهبران پید در مورد قبول بازگشت ارتش سوریه به کردستان[6] امکان توافق و اتحاد بین این جریان و سایر جریانات سوری را در گذشته و امروز گرفته است. (۴) وفاداری به استراتژی دیرین حزب کارگران کردستان ترکیه (منبعد پکک) بر علیه دولت ترکیه (که مانع تعمیق روابط با آمریکا و تحقق راه حل آمریکائی می‌شد.) و یکی از دلایل محاصره‌ی امروز را می‌توان در آن دید. (۵) بدل شدن پید به آلترناتیوی در مقابل راه حل غربی مسئله‌ی کردستان یعنی بارزانی و جریانات بورژوازی کرد عراقی و بیشتر شدن رقابت بین جریانات مختلف. نتیجه این امر: عدم امکان اتحادی کردی در سطح منطقه در وضعیت فعلی است که بر می‌گردد بر سه اصل اساسی: استقلال، آزادی و وحدت ملی. این سه اصل باید در هر شرایطی و در هر کشوری حاکم باشد. اگرچه در شرایط کنونی، این اصول به سختی قابل اجراست. اما در بلندمدت، این اصول باید حاکم باشد. در حالی که در حال حاضر، هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که این اصول حاکم است.

درگیری‌های دو حزب دموکرات و [7] درگیری‌های ۹۰ یا درگیری پید و نیروهای وابسته به حزب دمکرات عراق (و همکاری با ترکیه) در جریان جنگ

نیابتی سوریه را به عنوان نمونه می‌توان نام برد.

در روند آتی امکان آن وجود دارد که روثاوا به شکل فعلی‌اش از دست برود، اگر چنین بشود، دلایل اصلی آن را همین ایزولاسیون باید دانست که محصول سیاست‌های متناقض پیدند.

خروج آمریکا از سوریه: علیرغم اینکه گفته می‌شود، در هلسینکی بین ترامپ و پوتین معامله‌ای بر سر سوریه صورت گرفته است [8] و احتمال دارد خروج نیروهای آمریکا از سوریه بر مبنای این معامله صورت گرفته باشد، و به این اعتبار ممکن است قطعی باشد، تا زمانی که بحران سوریه حل نشده باشد و سوریه توسط غرب (اروپا و بخش‌های دیگر هیئت حاکمه‌ی آمریکا که ترامپ نمایندگی نمی‌کند) به عنوان حوزه‌ی نفوذ روسیه روسیه به طور قطعی پذیرفته نشود، احتمال بازگشت آمریکا هست، می‌توان بر اساس گزارش‌های موجود گفت که حداقل در این دوره آمریکا از بازی مستقیم در سوریه صرف‌نظر کرده است.

نتایج و دلایل حرکت آمریکا کاملاً روشنند: (۱) عدم وجود چشمانداز موفقیت برای استراتژی نئوکلونیال تغییر رژیم پیرامونی اسد حداقل در این دوره. [9] (۲) خروج نسبی ایران از سوریه (۳) ضرورت تمرکز بر استراتژی نئوکلونیال «تغییر رژیم» در ایران و اصلی کردن آن (که در پرتو عمده تلقی شدن آن می‌توان امکان تحقق «معامله‌ی قرن» به حداکثر رساند). [10] (دلائل حاشیه‌ای ۴) هزینه‌ی گزافی که این حضور برای آمریکا دارد. [11] (۵) رفع خطر درگیری روزمره رو در رو با روسیه یا بروز سوء تفاهم با نتایج غیر قابل پیش‌بینی. این حرکت دو نتیجه ممکن بلافاصله دارد: (۱) امکان «ترمیم» اتحاد استراتژیک ترکیه و آمریکا (۲) تغییر وزن ترکیه در سوریه و به این اعتبار تغییر نقش این کشور در آستانه. [12]

با توجه به خروج آمریکا و رها کردن «متحد» پیشین در اینجا می‌توان از زاویه‌ی معینی تکرار تجربه‌های جنبش کرد در کشورهای دیگر و استفاده‌ی ابزاری از کردها (مثل استفاده‌ی ایران از بارزانی پدر) را دید و از این زاویه می‌توان تجربه‌ی کردهای سوریه را نیز ادامه و تکرار جنبش کردها در سایر کشورها تلقی کرد. گویا توده‌ی کرد با اتکا به فهم‌روزمره (گرامشی) با گفتن یک «خیانت» دیگر (این بار آمریکا) مثل سایر موارد می‌خواهند از آن عبور کنند، بدون اینکه بپرسند [13]: آیا کسی که به او «خیانت» می‌شود، خودش امکان «خیانت» را فراهم نیاورده است؟ یا سهم او در فراهم آوردن این امکان چیست؟ فهم این مسئله منجمله در گرو فهم تفاوت بین «اتحاد» و «استفاده‌ی

ابزاری» یک نیرو از دیگری نهفته است.

انتخاب‌های پید در شرایط فعلی: خروج آمریکا دور جدیدی در جنگ نیابتی سوریه ایجاد کرده است. به نظر می‌رسد آمریکا دست ترکیه را در حمله به کردستان نسبتاً «باز» گذاشته است که نتیجه‌ی آن قرار گرفتن پید در مقابل دو رژیم ترکیه و اسد است.

پید در شرایط فعلی انتخاب‌های زیادی ندارد: (۱) قرار گرفتن در کنار رژیم اسد، (۲) جنگ در دو جبهه (۳) تجدید نظر در شعار «نه اسد، نه اپوزیسیون»، گرفتن زمان برای تغییر بنیادی در استراتژی‌اش، سراسری شدن در سوریه و بدل شدن به یک حزب سوری.

دومی کمتر یک انتخاب است، بیشتر می‌توان گفت ممکن است به پید تحمیل بشود. این امر منوط به همکاری کامل اسد و اردوغان است که امکان آن با توجه به گفته‌های رابرت فورد سفیر سابق آمریکا در سوریه ممکن است. [\[14\]](#) باید اضافه نمود، همانطور که در زیر نشان داده خواهد شد در انتخاب اول نیز امکان و رد پای دومی را می‌توان دید.

انتخاب اول: بر اساس گزارش‌های موجود، گفتگوهایی که چند سال است بین رژیم اسد و سازمان‌های کرد منجمله پید به اشکال مختلف جریان داشتند، بالاخره با نوشتن یک قانون اساسی برای سوریه در ژانویه ۲۰۱۷ توسط روسیه و دعوت کردها به مذاکره کم و بیش علنی شدند. [\[15\]](#) اعلام تصمیم خروج آمریکا در مارس سال گذشته و توقف حمایت مالی از کردها موجب شد پید گفتگوئی با رژیم با میانجی‌گری روسیه در دمشق شروع بکند، که بواسطه‌ی فاصله‌ی زیاد بین خواست‌های پید و آنچه اسد می‌پذیرفت، ناموفق بود.

در این راستا موضوع اصلی مورد بحث عبارت بود از: نقش پید در پی جنگ و نحوه‌ی اداره‌ی روزاوا (با حفظ رژیم اسد) [\[16\]](#) یا به عبارت دیگر حل مسئله‌ی ملی. [\[17\]](#) در این مذاکرات پید خواهان تجدید نظر در قانون اساسی و پذیرفتن خودمختاری است، حال آنکه رژیم اسد فقط حاضر به پذیرش برخی از حقوق جزئی کردها بوده است. [\[18\]](#)

اولین نتیجه‌ی خروج آمریکا را برای پید می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: اگر دیروز پید از موضع قدرت در این مذاکرات شرکت داشته است، امروز می‌باید از موضع ضعف مذاکره بکند. این امر موجب شد تا در پی انتقادات و اعتراضات، به خصوص در مورد ضعیف شدن موضع کردها در مذاکره با رژیم [\[19\]](#) ترامپ اعلام کند: نیروهای آمریکائی به تدریج

از سوریه خارج خواهند شد تا موضع کردها در مذاکرات با اسد ضعیف نشود و راه استفاده‌ی ابزاری مجدد از آنان را نبندد.

در این میان پیشنهاد یک فضای امن مطرح شد که با بوجود آوردن آن در مرزهای سوریه خواست ترکیه به طور کامل برآورده نمی‌شود، چرا که حذف دولت خود مختار کرد (که خواست اصلی ترکیه) است، در این راه حل دیده نمی‌شود. امکان اجرای این راه حل بسته به اینکه توافقی بین نیروهای درگیر بر سر نحوه‌ی اداره‌ی این نواحی صورت بگیرد، بسیار زیاد است. برای اجرای آن موضع اسد (ایضا روسیه و ایران) اهمیت می‌یابد. کردها پیشتر با گفتن اینکه کنترل مرزها را در اختیار دولت اسد قرار می‌دهند تا خلاء ناشی از خروج نیروهای آمریکائی پر شود، با چنین طرحی، اگر چه نه با ابعاد آن، به طور ضمنی تمایل نشان داده‌اند[20] و با کنترل آن توسط ترکیه مخالفت کرده‌اند.

اما احتمالا این راه حل چیز بیشتری جز زمان برای کردها به ارمغان نمی‌آورد، اگر اتفاق ویژه‌ای در این فاصله نیافتد. این را اسد نیز احتمالا می‌داند.

بدین ترتیب صرفنظر از جدی بودن یا نبودن تهدیدات و اجرای طرح فوق، آیا عقب افتادن حمله‌ی ترکیه موضع اسد را ضعیف می‌کند؟ خیر! اگر بپذیریم که ترکیه وجود دولتی خودمختار آن هم تحت رهبری پید (حزب برادر پکک) را به هیچ رو نمی‌پذیرد.

با در نظر گرفتن اینکه رژیم اسد (به تنهایی) حتی از خودش نمی‌تواند دفاع بکند و تصمیمات او یا سیاست‌های او تابع وضعیت (تناسب قوای بین‌المللی بلاواسطه) و نظر دیگران است، باید به نیروهای دیگر خارجی دخیل در سوریه نگریست.

منظر ترکیه: کردها یا ترکیه؟ این سؤال در طول جنگ نیابتی در سوریه بارها توسط ترکیه برای آمریکا به طور ضمنی و صریح مطرح شده است و امروز حداقل جواب «نه» اما صریح آمریکا به آن داده شد.

محاصره‌ی اقتصادی قطر توسط متحدین آمریکا، کودتا بر علیه اخوان‌المسلمین در مصر، انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم، طرح معامله‌ی قرن و بالفعل بودن راه حل اسرائیلی مسئله‌ی فلسطین، و از این‌ها فقط چند مورد را می‌توان نام برد که حداقل جهت **تغییر مواضع** این کشور بود (و منجر به نزدیکی ترکیه به روسیه شد)، **تغییر مواضع** همان پکک تلقی می‌شود و اصولا شکل فعلی حکومت ترکیه

را زیر سؤال می‌برد و غیره موجب شدند ترکیه از غرب □□□ فاصله بگیرد و در سیاست سوریه‌ای خود تجدید نظر بکند و در صدد پاسخ قطعی به سؤال پید یا اسد بر بیاید و نابودی پید را هدف اصلی خود قرار بدهد.

برای حل مسئله‌ی قطعی و ایده‌آل کرد از نظر ترکیه دو راه مطرحند:

راه حل اول: (۱) کردستان در اختیار رژیم اسد قرار بگیرد (۲) کردها خلع سلاح بشوند و (۳) ترکیه از غرب کشور با گرفتن تضمین‌های کافی (از مجرای مذاکرات صلح) برای سایر اهدافش خارج می‌شود.

راه حل دوم: (۱) ترکیه کردستان یا بخشی از آن را اشغال بکند، (۲) کردها را خلع سلاح و سپس (۳) با رژیم اسد بر سر خروج از سوریه وارد مذاکره بشود.

بعید به نظر می‌رسد که یکی از این دو که برای ترکیه، اسد و ایران در حل مسئله‌ی کردها ایده‌آلند، به شکل ساده‌ی بالا قابل اجرا باشند.

شواهد و روند وقایع نشان می‌دهند که احتمال اقدام ترکیه برای قتل عام کردها و اشغال کردستان زیاد است (راه حل دوم)، و درگیری‌ای که به لحاظ نظامی بی‌فرجام است (عمدتاً بین کردها و ترکیه و عواملش همچون درعفرین) شروع شود که برای هر دو طرف، دولت ترکیه و کردها نتایج فاجعه‌بار خواهد داشت. این اقدام را احتمالاً روسیه تأیید می‌کند، اگر کردها به توافق با اسد نرسند (راه اول).

با این اقدام یا شاید نشانه‌های این اقدام دوباره مذاکره بین کردها و اسد شروع می‌شود، نتیجه‌ی این مذاکرات می‌تواند دعوت کردها از اسد، بدون جنگ به کردستان در مقابل امتیازات جزئی باشد. (این بازگشت، شروع راه حل اول خواهد بود.) بنابراین معنای عملی حمله‌ی ترکیه به منجیب (که ترکیه در مورد آن با آمریکا سال گذشته معامله کرده است [21]) فشار به کردها برای پذیرش شرایط اسد است.

غربی‌ها و استراتژی نئوکولونیال «تغییر رژیم» در سوریه: غرب مدت‌هاست به این نتیجه رسیده است استراتژی «تغییر رژیم» سوریه در دوره‌ی فعلی با توجه به تناسب قوا بدون یک یورش همه‌جانبه و دخالت نظامی مستقیم (پیشنهاد اولیه‌ی ترکیه) میسر نیست و سوریه را از دست رفته تلقی می‌کنند. با این همه فقط سعی دارد مهمترین دست‌آورد خود یعنی تقلیل خطر سوریه برای اسرائیل که به آن با ویران کردن (شدن) سوریه رسیده است، را با خروج نیروهای ایرانی از سوریه

تکمیل کند (و موانع سوری «معامله‌ی قرن» را از میان بردارد).

باید گفت غرب در راستای خروج ایران موفقیت نسبی کسب کرده است، اگر حرف ترامپ را که ایران دارد از سوریه خارج می‌شود، را باور نکنیم، [22] که با توجه به گفته‌های اخیر نتان یاهو می‌توان باور کرد، با توجه به اینکه او نیز اشاره به انتقال نیروهای ایران به عراق دارد.

مشکل فرانسوی‌ها با سیاست سوریه‌ای ترامپ و خروج از سوریه، علیرغم سخنوری ماکرون در رابطه با داعش و حمایت از متحدین (در اینجا کردها)، ارزیابی از موقعیت ایران است. به زعم فرانسوی‌ها و «ستاد امنیت ملی» ترامپ ماندن در سوریه به فشار بیشتر بر ایران در چارچوب استراتژی خاورمیانه‌ای (تغییر رژیم) غرب منجر می‌شود تا خروج از سوریه. [23]

کردهای سوریه در «پایان» دخالت‌های مستقیم نظامی آمریکا دیگر محلی در استراتژی غرب ندارند، مگر اینکه اتفاق ویژه‌ای بیافتد و آنان به عنوان ابزار بتوانند نقشی در آن ایفاء بکنند، و کردها نیز اجازه بدهند از آنها استفاده‌ی ابزاری بشود. بنابراین آینده‌ی آنان مسئله‌ی بلاواسطه‌ی غرب نیست و بنابراین امکان دخالت موثر غرب در رابطه با مسئله‌ی کرد بسیار ناچیز است.

ایران و سوریه: در واقع ایران به مهمترین هدفش در سوریه رسیده است: رژیم اسد از نظر ایران بواسطه‌ی تناسب قوای فعلی ماندنی است. در اینکه گفته می‌شود جنگ سوریه جنگ بر سر لوله‌های نفت و گاز است، اگر چه کل مسئله را توضیح نمی‌دهد، اما هسته‌ای از حقیقت نهفته است، البته نه معنای اکونومیستی آن یا به عبارت دیگر نه به خاطر منافع اقتصادی بلاواسطه شرکت‌ها و دولت‌های ذینفع و یا به خاطر کشیدن لوله‌ی گاز خود ایران یا منافع روسیه در عدم رسیدن گاز قطر به اروپا از این طریق، بلکه به این دلیل که در صورت وجود این لوله‌ها از اهمیت تنگه‌ی هرمز کاسته می‌شود و بدین ترتیب امکان بالقوه‌ی جنگ و حمله گسترده و همه جانبه به ایران می‌توانست بالفعل شود. باید توجه داشت که حدود ۴۰٪ از نفت از تنگه‌ی هرمز عبور می‌کند. تسلط ایران بر تنگه‌ی هرمز در واقع امکان حمله‌ی آمریکا را، اگر نگوئیم از بین برده، بسیار کاهش داده است. اسد، صرفنظر از همجواری با اسرائیل، علیرغم کم اهمیت شدن آن در پی جنگ نیابتی و نابودی بخشی از ظرفیت این کشور، در واقع با جلوگیری از عبور لوله‌های نفت و گاز قطر (و سایر کشورهای عربی) از سوریه مانع از

آن نیز شده است که از اهمیت استراتژیک تنگه‌ی هرمز کم بشود و به این اعتبار یک مانع جدی در مقابل یکی از اشکال تغییر رژیم سخت (جنگ) رژیم جمهوری اسلامی شده است.

با توجه به اینکه کردها هیچگاه به طور □□□ در مقابل اسد قرار نگرفته‌اند و آن را، و بنابراین استراتژی رژیم جمهوری اسلامی را به خطر نیافکنده‌اند، اثرات خواست‌های کردها و رسیدن به این خواست فقط تا آنجا اهمیت دارد که دستاوردهای کردهای سوریه بتواند موجب تقویت جنبش کردهای ایران بشود. در این رابطه وزن و حساسیت کردستان سوریه با توجه به موقعیت جغرافیائی آن برای ترکیه و ایران متفاوت است. اکنون که رژیم اسد به نظر ماندنی می‌آید، و به نظر می‌رسد ترکیه نیز آن را پذیرفته است، دو رژیم ترکیه و ایران می‌توانند در سئوال مربوط به کردستان متحد عمل نکنند. ما گوشه‌هایی از اتحاد عمل ترکیه و ایران در قبال مسئله‌ی کرد و سرکوب خواست کردستان مستقل را به هنگام برگزاری رفراندوم نابهنگام در کردستان عراق توسط بارزانی دیده‌ایم. روحانی نیز در سفر اخیرش به ترکیه مهر تائید بر سیاست سرکوب پید و پکک زده است. [24] نه فقط این همسوئی یا همپیمانی در سرکوب بلکه در عمل ایران به خاطر تحریم‌ها قادر هم نیست، با سیاست‌های ترکیه مخالفت □□□ بکند.

ایران با توجه به تحریم‌ها و نیازش به ترکیه، تا زمانی که ترکیه در تحریم‌های ایران به آمریکا نپیوسته است و جلوی دور زدن تحریم‌ها را نگیرد، مجبور است در مقابل ترکیه موضعی دوستانه و ملایم اتخاذ کند.

ایران با توجه به تحریم‌ها همین وضعیت را در مقابل روسیه نیز پیدا کرده است. یعنی به خاطر دور زدن تحریم‌ها، صرفنظر از مسائل دیگر، نیاز به روسیه دارد. به این اعتبار علیرغم مخالفت با طرح روسیه در باره‌ی کردها، نمی‌تواند با روسیه بر سر مسئله‌ی کردها وارد درگیری بشود و می‌باید خواستش را از طریق ترکیه و اسد پیش ببرد. این امر بواسطه‌ی خروج نظامی ایران از سوریه تشدید می‌شود. بنابراین می‌توان گفت در مورد کردها ایران نیروئی نیست که بتواند تاثیری جدی بر روند وقایع بگذارد، و کاری نمی‌تواند بکند، جز حمایت از موضع اسد.

رژیم اسد: هیچ دلیلی در دست نیست که بر اساس آن بتوان توضیح داد چرا باید رژیم اسد از کردها در مقابل ترکیه دفاع بکند. به خصوص با توجه به اینکه کم و بیش همه‌ی نیروهای اصلی درگیر، حتی

پومپئو[25]، او را به عنوان حداقل جزئی از راه حل مسئله سوریه پذیرفته‌اند. بر عکس برای عدم دفاع از آنان اسد دلائل بسیار دارد. می‌توان گفت: اگر اسد امروز همان کاری را نمی‌کند که در سال ۱۹۹۹ با پکک و یا با مردم کرد در ۲۰۰۴ کرده است، ناشی از ضعف نظامی او است. اگر امروز به اتحاد به کردها روی خوش نشان داده است و می‌دهد، مسئله‌اش گسترش پایه‌های حکومت و استفاده‌ی ابزاری از کردها برای سرکوب نیروهای دیگر و در صورت لزوم در استفاده از آنان در مقابل ترکیه است، اگر ترکیه قصد ماندن در سوریه داشته باشد. از گفتگوی کردها با روسیه نیز می‌توان چنین استنباط کرد که آنان نیز می‌توانند چنین رلی را بپذیرند. [26]

سوریه حتی با حرکت اولیه خشونت بار ترکیه که منجر به دعوت کردها از او به کردستان به عنوان مدافع تمامیت ارضی بشود، نه تنها مخالفتی ندارد، بلکه می‌تواند به آن به عنوان هدیه‌ی ترکیه بنگرد. در ابتدا بازگشت اسد به کردستان دسترسی به منابع از دست رفته‌ی اقتصادی (به خصوص نفت و گاز) معنی می‌دهد.

با بررسی نقش اقتصادی مناطقی که تحت کنترل نیروهای آمریکائی‌ها-پید قرار دارند می‌توان حدود اهمیت مسئله را برای اسد دید. مناطق تحت نفوذ آمریکا-پید حدود یک سوم خاک سوریه را در بر می‌گیرند. این بخش از سوریه نه فقط ۶۰٪ زمین‌های حاصلخیزترین کشاورزی و پر آب‌ترین بخش سوریه است بلکه از سه سده‌ی که در آن قرار دارند ۷۰٪ برق سوریه تامین می‌شود. به علاوه در این بخش (الحسک، رقه و دیرالزور) ۹۵٪ منابع نفت و گاز سوریه یافت می‌شوند. بزرگترین میدان نفتی سوریه العُمر و تاسیسات گاز کونوکو[27] نیز در این بخش قرار دارند. در تاسیسات کونوکو روزانه ۵۰ میلیون فوت مکعب گاز (سالانه ۱۸۲۵۰ میلیون فوت مکعب) می‌توان تولید کرد.

اگر در این روند اسد به این منابع دست بیابد و کنترل کامل آنان را در دست بگیرد بخشی از مشکلات اقتصادی‌اش حل می‌شوند، و بسته به میزان کنترل از میزان علاقه روسیه به کردها نیز کاسته می‌شود. بنابراین خروج آمریکائی‌ها و حمله‌ی اولیه‌ی ترکیه را باید در راستای تثبیت اسد و سلطه‌ی مجدد او بر سوریه تاویل کرد. چرا که (۱) ممکن است او به کردستان بدون جنگ در اثر «اتحاد» با کردها باز گردد (۲) به منابع اقتصادی دوباره دست می‌یابد. (۳) از کردها می‌تواند برای سرکوب بقیه‌ی نیروها استفاده نظامی بکند. (۴) از کردها به عنوان برگی برای فشار به ترکیه برای خروج از بخشی از خاک سوریه (در صورت لزوم) فشار بیاورد یا خلع سلاح کردها را در

نهایت وجه مصالحه‌ی تمامیت ارضی سوریه بکند.

اگر به نقشه‌ی جنگی سوریه نگاه بکنیم، مشاهده می‌کنیم [28] دو منطقه‌ی بزرگ زیر نفوذ اسد نیست: کردستان و بخشی که ترکیه و عواملش اشغال کرده‌اند. در حالیکه اسد در این لحظه نیرو و توان لازم را ندارد با کردها یا ترکیه مستقیماً درگیر بشود، مجبور است که به سیاست روسیه، ترکیه و ایران تن بدهد و بگذارد همانطور که داعش را عمدتاً دیگران از بین بردند، این بار نیز بگذارد ترکیه حداقل سرکوب کردها را شروع بکند و در صورت کرنش کردها به کردستان باز گردد. با توجه به انفراد کردها در این رابطه کافی است که «هیچ» یک از شروط کردها را نپذیرد و به هیچ کنفرانس صلحی پا نگذارد.

در اینجا وجه اشتراک و افتراق رژیم اسد و اردوغان به روشنی دیده می‌شود. اسد و ترکیه می‌توانند وارد یک معامله بشوند، سرکوب کردها (و خلع سلاح آنان) و پایان پروژه‌ی روثاوا در مقابل سلفی‌های متحد اردوغان. در صورتیکه معامله‌ای صورت گرفته باشد خطرناکترین و سیاهترین آینده را می‌توان برای کردها پیش‌بینی کرد.

روسیه: برای روسیه درست مثل آمریکا خود کردها و حقوق آنان فی‌نفسه بی‌اهمیت‌اند! مسئله منطقه‌ی نفوذ برای هر دو مطرح است. نباید تفاوتی بین این دو گذاشت. روسیه و آمریکا و رقابت این دو بر سر نفوذ در بین کردها، در واقع رقابت بر سر داشتن یک اهرم فشار و استفاده‌ی ابزاری از آنان در چهار کشور است که با آن می‌توانند در سیاست این کشورها دخالت بکنند. در این راستا باید سیاست روسیه و آمریکا را در قبال کردها را نیز فهمید.

علاوه بر نقش کردها به عنوان اهرم فشار بر رژیم‌های حاکم بر این چهار کشور، امروز که روسیه برای فشار به رژیم اسد برای پیشبرد سیاست‌هایش نیازی ندارد، در اتحاد رژیم اسد با کردها ساده‌ترین راه دسترسی عملی به منافع اقتصادی‌اش را می‌بیند. دسترسی به منابع اقتصادی فوق‌الذکر و بهره‌برداری از آنان در هر راه حل دیگری (منجمله تجزیه‌ی سوریه) برای روسیه مشکل یا حتی غیر ممکن می‌شود و می‌باید به منطقه‌ی نفوذ سیاسی و پایگاه‌های نظامی اکتفا بکند. در این حالت موافقت‌نامه‌ی ژانویه‌ی ۲۰۱۸ روسیه و اسد که بر اساس آن انحصار تولید نفت و گاز را در اختیار روسیه قرار می‌گیرد [29]، بی‌ارزش خواهد بود.

در صورت اتحاد با پید با اسد، نه فقط رژیم سوریه بهتر حفظ می‌شود، بلکه بهره‌برداری از منابع فوق را نیز تضمین می‌شود. راه اول حل مسئله از منظر ترکیه، احتمالا بهترین راه حل برای روسیه خواهد بود. رد پای این راه حل را در طرح پوتین در سخنرانی‌اش در سازمان ملل ۲۰۱۵ حتی می‌توان دید که پیشنهاد اتحاد رژیم اسد و کردها را برای سرکوب داعش و غیره می‌کند. [30]

اما اگر چه روسیه از خروج آمریکا ابراز خوشحالی نموده است (چرا که خروج آمریکا را به معنای تثبیت خود در سوریه فرض می‌کند) اما دغدغه‌ی دیگری پیدا کرده است. با خروج آمریکا تناسب قوا در کنفرانس آستانه به هم خورده است. روسیه که در آستانه نیروی مسلط است، در این وضعیت نخواهد توانست به سادگی از موضع خویش (برای مثال طرح سوریه‌ی فدرال دفاع کند، اگر فرض کنیم در این مورد جدی است). صرفنظر از اسد و ایران [31] نیروی درگیر دیگر ترکیه این طرح را رد خواهد کرد. در این رابطه ایران احتمالا به خاطر تحریم‌ها دفاع از موضعش را در مقابل روسیه به ترکیه واگذار می‌کند. اینکه روسیه بتواند وجود روزاوا و دولت خودمختار را به ترکیه تحمیل بکند، نزدیک به صفر است، مگر با تقلیل روزاوا به چیزی که به هیچ رو تناسبی با خواست‌های کردها ندارد. میزان آنچه که کردها در مذاکره با اسد می‌توانند کسب کنند، بستگی به میزان علاقه‌ای دارد که روسیه به داشتن یک اهرم در ترکیه دارد.

کردها: در هر حال، چه ترکیه شمال سوریه و کردستان را اشغال بکند، و چه اسد، آینده‌ی تیره‌ای برای روزاوا می‌توان پیش‌بینی کرد. این آینده‌ی تیره معنایی جز خداحافظی با پروژه‌ی روزاوا به عنوان یک حکومت خودمختار ندارد. حداقل باید با شکل موجود آن خداحافظی کرد و انتظار تلاش نیروهای حاکم برای خلع سلاح کردها را داشت. در این دو حالت روزاوا، چون گذشته، قطعاً نمی‌تواند به عنوان پشت جبهه‌ی پکک مورد استفاده قرار بگیرد که تاثیر بسیاری بر عدم توافق پید با ترکیه داشته است.

اگر ترکیه موفق به اشغال کردستان بشود، نه فقط خودمختاری، امان سازماندهی دولت به شکل مورد نظرش را از دست می‌دهد و نمی‌تواند به عنوان پشت جبهه‌ی پکک عمل کند، بلکه «خلع» سلاح خواهد شد، در صورتیکه اسد دست بالا را پیدا کند، باز در نهایت «خلع» سلاح خواهد شد، و نمی‌تواند به عنوان پشت جبهه‌ی پکک عمل کند، در بهترین حالت فقط نوعی «خودمختاری» عمدتا فرهنگی دریافت خواهد که ابعاد آن روشن نخواهند بود.

در عین حال هر اتحادی بین رژیم اسد و کردها صورت بگیرد، شکاف موجود بین سایر گروه‌های سیاسی-اجتماعی در سوریه که در کنار رژیم اسد در طول جنگ نبوده‌اند، چه به لحاظ نظامی و چه به لحاظ سیاسی-اجتماعی و کردها قطعی می‌شود. تبلیغاتی که بر علیه پکک (پید) می‌شد که متحد رژیم اسدند، با پیوستن پید به رژیم از شکل تبلیغ خارج می‌شود و صورت واقعیت به خود می‌گیرد، و امکان بوجود آمدن هر گونه اتحادی بین کردها و سایر گروه‌ها برای مدتی طولانی از دست می‌رود. این نتیجه نه برای امروز، که در روند اتفاقات نیروهای خارجی دست بالا را دارند، بلکه برای دور بعد مبارزات اجتماعی در سوریه اهمیت دارد.

پید، اگر سرکوب نشود و مجبور به بازگشت به کوهستان (تنها دوست واقعی کردها) نگردد، به خصوص در پی تحولات جاری باید تصمیم استراتژیک بگیرد: موید رژیم سرکوبگر اسد باشد یا در مقابل آن قرار گیرد؟ هر دو می‌سرنند. پید اما نمی‌تواند، بدون درگیری درونی (و به احتمال زیاد شکاف در آن) به راست یا چپ برود. میزان شکاف برمی‌گردد به میزان حل مسئله‌ی کرد، آزادی‌های اجتماعی کردها تحت رژیم اسد، و شرایط اقتصادی در این روند و مطرح شدن خواست‌های فرودستان که به این حزب پیوسته‌اند در مقابل واقعیت، یعنی رژیم نئولیبرال اسد [32] و نتایج سیاست‌های آن در روند بازسازی.

پایان پروژه‌ی روژاوا به عنوان یک پدیده‌ی کردی به عنوان آلترناتیو؟

با جنگ سوریه مفهوم «سوری شدن یا کردن» به ادبیات سیاسی افزوده شد که دلالت بر (۱) دخالت امپریالیستی کشورهای مرکز در یکی از حلقات پیرامونی سرمایه‌داری بین‌المللی عمدتاً از طریق نیروهای محلی (۲) توحش لجام گسیخته‌ی یک رژیم (مثل اسد)، (۳) غیبت سازمان‌یافته و

فرودستان یا یک بلوک تاریخی (گرامشی)، دارد.

رژیم‌های حاکم همواره تجسم بربریت بوده و هستند و امپریالیست‌ها همواره نیروهای مثل سلفی و کنتر (در نیکاراگوئه) را سازمان می‌دهند. این دو را باید به عنوان داده و امور واقع پذیرفت. مشکل اصلی عدم وجود و سازمان‌یافته فرودستان و در غیاب این سازمان حل نیروهای پراکنده‌ی این جنبش در نیروهای ارتجائی یا پیوستن به آنان است (مثل مورد سوریه).

پید نیز، همچون سایر نیروهای موجود در سوریه، تلاش برای بوجود آوردن یک جریان متمایز و مستقل اجتماعی در سطح سوریه و تلاش برای منفرد کردن نیروهای ضد انقلاب غالب و مغلوب نکرد.

با توجه به این «اشتباه» غیر قابل بخشش نیروهای سوری بود و هست (اگر بتوان اصولاً از اشتباه حرف زد) که فرودستان، اگر اصولاً حرفی برای گفتن داشتند، که با توجه به (شعارهای اولیه در درعا و غیره) داشتند، به اشکال مختلف منجمله مهاجرت به پس رانده و یا در پرتو سرکوب وحشیانه‌ی رژیم، اختلافات ملی، مذهبی و غیره بدل به زائده‌ی نیروهای بورژواامپریالیستی غالب و مغلوب در سوریه شدند به قسمی که حتی امروز نیز نقشی در آتیه‌ی سوریه ندارند. بیشتر به کمدی می‌برد که سرنوشت مردم سوریه منجمله کردها (که ظاهراً ساکنین یک کشور مستقلند) در هلسینکی (ترامپ-پوتین)، آستانه و یا در ژنو رقم می‌خورد. انسان به یاد توافق تراژیک کلونیال سایکس-پیکو می‌افتد.

بررسی شعار پید «نه اسد، نه اپوزیسیون»: اپوزیسیون در این شعار فقط شامل نیروهائی نمی‌شود که جنگ نیابتی را روی زمین سازمان دادند (مثل سلفی و غیره). گوینده‌ی شعار حتی نمی‌خواهد، اگر اپوزیسیون مستقل و دموکراتیکی نیز وجود داشته است یا دارد، با آن کاری داشته باشد. بر فرض پذیرش واقعی بودن بخش اول شعار پید که مورد منازعه نیز هست و باید به آن با توجه به مواضع پید مثل «آماده‌ایم به ارتش منظم سوریه بپیوندیم» [33] شک داشت، از این شعار نتیجه می‌شود که برای پید سرنوشت سوریه علی‌السویه است و یا فاجعه در سوریه ربطی به آنان ندارد. اگر به خصوص توجه کنیم که پید به پیروی از اوجلان و پکک گفته است نمی‌خواهد کشوری مستقل ایجاد بکند و جزئی از سوریه باقی می‌ماند، [34] عدم انسجام consistence استراتژی پید نیز دیده می‌شود. آیا می‌توانند بخشی از سرنشینان یک کشتی بگویند، علی‌السویه است کشتی به کجا می‌رود؟ طبعاً خیر. صرف‌نظر از مسائل دیگر بر اساس همین یک شعار سهم پید/پکک (قربانی) در سوری شدن/کردن (جنایت)، یا عدم شکل‌گیری نیروی مستقل سوم، یا بلوک فرودستان (بلوک تاریخی) به روشنی دیده می‌شود. [35]

پید می‌توانست برای مثال شعاری نظیر «نه اسد، نه ارتجاع»: مطرح کند. با توجه به اینکه هر نفی‌ای متضمن اثبات است و بالعکس (هگل-اسپینوزا)، در این شعار نفی اول (اسد) متضمن اثبات تمام نیروهای مخالف اسد است و نفی ارتجاع متضمن اثبات سایر نیروها یعنی اثبات خواست مردم سوریه در مجموع (منجمله کردها) است. با چنین شعاری راه را برای اتحاد با نیروهای دیگر باز می‌ماند که حقوق کردها را

می‌پذیرند و در عین حال خواهان سرنگونی اسدند و یا هر تحول دموکراتیکی بدون اسدند. در واقع اگر قرار است از راه سوم حرف زد این یک راه سوم ممکن و واقعی است و نه راه سوم پید که به طور ضمنی جنگ نیابتی را تائید می‌کند که باز لوگزامبورگ، اگر زنده بود، فریاد می‌کرد: «این جنگ ما نیست.»

نتیجه‌ی آنچه پید سعی کرده است به عنوان راه سوم عرضه کند، با رجوع به آنچه در سوریه اتفاق افتاده است، یعنی در وضع امروز، نهایتاً نیز دیده می‌شود: نفی اپوزیسیون. امروز دیده می‌شود پید «مجبور» شده است در صورتیکه بخواهد «مانع» کشتار توسط ترکیه بشود، «باید» با اسد کنار بیاید و اگر به اسد بپیوندد باید با روژاوا (که ادعا می‌شود پروژه‌ی انسانی منحصر به فرد و نوین است [36]) خداحافظی بکند و یا در مقابل دو رژیم سرکوبگر قرار گیرد.

این وضعیت نشان می‌دهد پید به «حل» مسئله‌ی ملی که به طور سنتی و به بیانی سنتی تضاد اصلی [37] به زعم پکک ارزیابی می‌شد، نیز نرسیده است. حل این تضاد از مجرای □□□□ شکلگیری رژیمی «دموکراتیک» میسر است یا تحت شرایطی با پیوستن به یک نیروی امپریالیستی مثل آمریکا (مورد بارزانی) با وجود یک دولت ضعیف مرکزی (عراق)، اما نه چون پید با بینابین ایستادن و یا پیوستن به نیروهای بورژوا امپریالیستی با انتظار ترجیح داده شدن بر دولت ترکیه (یک دولت عضو ناتو) و تازه اگر گزارش‌هایی که از روژاوا می‌رسند، صحت داشته باشند، که احتمالاً بخشی از آنان صحت دارند [38] با اتوپی‌هایی که با خواست‌های سرمایه‌داری بین‌المللی (صندوق بین‌المللی پول) خوانائی □□□□ ندارد.

اگر سازماندهی روژاوا (به شکلی که هست محلی از اعراب دارد) و «وفاداری به رخداد» [39]، مفهومی میان‌تهی نیست، باید پید به طرف مردم سوریه معرفت و جزئی از بلوک آزادی-عدالت‌خواهان مستقل در سراسر سوریه می‌شد یا به سازماندهی آن می‌پرداخت. از پید در شرایط فعلی نمی‌توان انتظار چرخشی به سمت سوری شدن داشت، از پید در آینده یا حداقل بخشی از آن در پی دخالت‌های رژیم ترکیه یا اسد (و یا هر دو) در روژاوا و از بین رفتن شکل فعلی آن شاید. تا آن روز راه درازی در پیش است.

[11]

<https://socialistproject.ca/2018/01/afrin-and-rojava-revolution>

[/n](#)

[2] سعید صالحی نیا، «کانتونهای «کردستان سوریه آزمایشگاه آنارشیزم کوردی!

http://www.tipf.info/kantonaha_sori.htm

و یا جوزف تاد و سهند ستاری، فروپاشی دولت و افق پس از آن

<https://meidaan.com/archive/11685>

یا آرش اسدی در

<https://pecritique.com/2015/10/03/%D8%B1%D9%88%DA%98%D8%A2%D9%88%D8%A7-%D9%87%D9%88%DB%8C%D8%AA%E2%80%8C%D8%AE%D9%88%D8%A7%D9%87%DB%8C-%D9%82%D9%88%D9%85%DB%8C%D8%AA%DB%8C-%DB%8C%D8%A7-%D8%AC%D8%B3%D8%AA%E2%80%8C%D9%88>

یا نازنین و یامین

<http://militaant.com/?p=7501>

[3] حتی هستند جریاناتی که آن را یک پروژه امپریالیستی ارزیابی کرده‌اند. رجوع شود به «شورش‌های دی ۹۶ - دولت پس از انقلاب و جنگ سوریه» مجله‌ی تحلیلی اکنون. نویسنده نامعلوم. این نوشته صرفنظر از سخنوری ظاهراً رادیکال پیشنهاد انتخاب اسد را در جنگ نیابتی می‌کند. با استدلالی اگرچه قدری متفاوت، در ردیف احزاب استالینیست اروپائی مثل DKP در آلمان قرار می‌گیرد که تمام مخالفان اسد را امپریالیستی ارزیابی می‌کند.

[4] نگاهی طبقاتی و مارکسیستی به حال و آینده‌ی کردستان سوریه، عباس فرد

<http://www.refaghat.org/index.php/political/middle-east/119-kurdistan-marxist-review>

[5]

<https://canadafreepress.com/article/pros-and-cons-of-trumps-decision-to-pull-out-of-syria>

[6] علیرغم درگیری‌های پراکنده، در سال‌های اول جنگ رژیم اسد و

کردها از رودروئی با یکدیگر اجتناب می‌کردند. بر اساس ترجمه‌ی گوگل از گفتار صالح مسلم (عربی) در سایت «اخبار روژاوا»: «آماده‌ایم به ارتش منظم سوریه بپیوندیم» با توجه به چنین گفته‌هایی می‌باید معنای واقعی «نه اسد، نه اپوزیسیون» را مورد تامل قرار داد.

<https://rojavanews.com/arabic/index.php/ku/item/6229-rojavane>
WS

[7] در اثر زیر اگر چه در مورد توضیحات مویدی که در مورد مواضع پکک داده شده‌اند، باید به غایت محتاط بود و با تردید به آنان نگریست، با این همه مواضع حزب دموکرات کردستان (بارزانی) و مواضع پکک را در مقابل هم قرار داده است. این مقایسه می‌تواند سودمند باشد.

<http://links.org.au/node/4112>

[8]
<https://www.aljazeera.com/indepth/opinion/helsinki-summit-syria-180717132946181.html>

و یا

<https://www.atlanticcouncil.org/blogs/syriasource/can-anything-be-salvaged>

[9] از نشانه‌های این امر می‌توان پذیرش رژیم اسد را توسط نیروهای مرتجع عرب منطقه و تلاش برای باز گرداندن سوریه به اتحادیه‌ی عرب دانست که در سال ۲۰۱۱ همین کشورها عضویت آن را معلق کردند. پومپئو نیز گفته است که اسد را جزئی از روند صلح قلمداد می‌کند. اسد دعوت را به اتحادیه‌ی عرب را بنا بر صفحه‌ی زیر رد کرده است.

<https://sputniknews.com/middleeast/201901171071565527-arab-league-summit>

[10] با بر جسته کردن ایران به عنوان دشمن اصلی که بر اساس دریافت رایج عامیانه از اصلی، عمده و فرعی، این امکان فراهم می‌یابد تا با دشمن دیگر بر علیه دشمن اصلی متحد شد و دیگر کاری به کار دشمن فرعی (و بنابراین به «معامله‌ی قرن») نداشت. با این امر احتمال اجرای «معامله‌ی قرن» به حداکثر می‌رسد. سفر اخیر

پومپئو به کشورهای مختلف نیز در همین راستا بوده است.

[11] اگر چه هزینه‌ها بسیار گزافند و ممکن است برای شخص ترامپ نیز نقش مهمی ایفاء بکنند ولی با توجه به ابعاد مخارج نظامی آمریکا هزینه را نباید به عنوان دلیل اصلی پذیرفت. درمورد هزینه‌های آمریکا رجوع شود به:

<https://docs.house.gov/meetings/FA/FA13/20180206/106832/HHRG-115-FA13-Wstate-FordR-20180206.pdf>

https://www.cidob.org/en/publications/publication_series/n121otes_internacionales/n1_196/russia_iran_and_turkey_a_common_strategy_in_syria

[13] گفتار زن در زیر: «به کردها همواره خیانت شده است. همواره هر کس با ما همکاری کرده است، با خیانت همکاری را تمام کرده است ... ما دیگر به هیچ کس اعتماد نمی‌کنیم.» (ترجمه آزاد)

<https://www.youtube.com/watch?v=TC9bGAHM9ts>

[14] سفیر سابق آمریکا در سوریه، الجزایر، قائم مقام سفیر در عراق و بحرین و غیره در سخنرانی و بحث زیر این همکاری را پیش بینی می‌کند. دقیقه ۶۵ به بعد.

<https://www.youtube.com/watch?v=Ckflp0gTHwg>

[15] <http://www.rudaw.net/english/middleeast/syria/240220173>

[16]

<https://www.crisisgroup.org/middle-east-north-africa/eastern-mediterranean/syria/b066-avoiding-free-all-syrias-north-east>

Prospects for a Deal to Stabilise Syria's North East, [17]
.Crisis Group Middle East Report N°190, 5 September 2018

[18] رجوع شود به: زیرنویس پیشین.

[19] رجوع شود به: زیرنویس ۱۶.

[20]

<https://uk.reuters.com/article/uk-mideast-crisis-syria-kurds/s>

[yrian-kurds-aim-to-secure-political-deal-with-assad-government-regardless-of-u-s-pull-out-senior-kurdish-official-&idUKKCN10Y1E7?rpc=401](https://www.aljazeera.com/news/2019/01/manbij-attack-calls-turkey-cooperation-syria-190117104601190.html)

[21]

<https://www.aljazeera.com/news/2019/01/manbij-attack-calls-turkey-cooperation-syria-190117104601190.html>

[22]

<https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-cabinet-meeting-12>

[23] مخالفین خروج آمریکا از سوریه (منجمله ماکرون)، وجود نیروهای آمریکایی را در آمریکا آن را برای فشار بیشتر بر ایران ضروری میدانستند.

<https://www.crisisgroup.org/middle-east-north-africa/eastern-mediterranean/syria/b066-avoiding-free-all-syrias-north-east>

<http://www.bbc.com/persian/iran-46633872> [24]

<https://news.am/eng/news/490145.html> [25]

[26]

<https://uk.reuters.com/article/uk-mideast-crisis-syria-kurds/syrian-kurds-aim-to-secure-political-deal-with-assad-government-regardless-of-u-s-pull-out-senior-kurdish-official-&idUKKCN10Y1E7?rpc=401>

[27]

<http://interfaxenergy.com/gasdaily/article/27836/is-loss-of-conoco-plant-reframes-syrian-gas-options>

[/https://syria.liveuamap.com](https://syria.liveuamap.com) [28]

[29]

<https://oilprice.com/Energy/Energy-General/Russia-Is-Taking-Over-Syrias-Oil-And-Gas.html>

[30]

https://www.washingtonpost.com/news/worldviews/wp/2015/09/28/read-putins-u-n-general-assembly-speech/?utm_term=.7ca0441f48b6

همچنین

https://www.cidob.org/en/publications/publication_series/notes_internacionales/n1_196/russia_iran_and_turkey_a_common_strategy_in_syria

[31]

<http://www.eurasiareview.com/05012019-turkey-treads-a-fine-line-in-syria-analysis>

[32] رژیم اسد، پدر و پسر، در سیاست‌های اقتصادی و توسعه پس از به شکست انجامیدن سیاست توسعه‌ی جایگزینی واردات که به نیمه‌ی اول سال‌های ۸۰ برمی‌گردد، به سیاست توسعه‌ی تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول (که نسخه‌ی نئولیبرالی و امپریالیستی توسعه است) روی آوردند. سرعت اجرای این سیاست در دوران بشار بیشتر شد. به جرات می‌توان گفت، یکی از دلایل اعتراضات مردمی و شروع بهار سوریه همین سیاست‌ها بودند. در پی جنگ نمی‌توان انتظار تغییری در سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال ضد مردمی در خطوط کلی و تغییری در الگوی مشخص استثمار در سوریه داشت.

[33] این گفته یکی از رهبران پید در سال ۲۰۱۵ است، طبعاً باید توجه داشت که پیوستن به اسد بدون قید و شرط نبوده است. اسد می‌بایست در مقابل خودمختاری کردستان را می‌پذیرفته است.

[34] برای مثال رجوع شود به:

<http://www.kurdwatch.org/html/en/interview5.html>

[35] در همین راستا می‌باید رابطه‌ی خیانت شده و خیانتکار را نیز دید یا به عبارت دیگر در واقع پید با عدم روی آوردن و تلاش برای ایجاد بلوک مستقل فرودستان امکان خیانت را فراهم آورده است.

[36] رجوع شود به رج و و ندار، شماره یک.

[37] رجوع شود نوشته‌ی نازنین و یامین در زیر:

<http://militaant.com/?p=7501>

[38] بر اساس گزارش‌های موجود (منابع مستقل از یکدیگر و مختلف) می‌توان پذیرفت که در تعاونی‌ها و در سطوح پائین تصمیم‌گیری‌ها مردم شرکت دارند، همین گزارش‌ها اشاره دارند به روابط توتالیتاریستی در پید و این امر که تمام مقامات را در سطوح دیگر بورکراسی و فعالیت‌های اجتماعی تعیین می‌کند.

[39] رجوع شود به آناهیتا حسینی، بـرجـ وـ نـدار، شماره‌ی یک، روح یک وضعیت بی روح. در بالا به نوشته‌های انتقادی در مورد پید و روزاوا اشاره شد. به این مجموعه می‌توان به عنوان اثری موید و غیر انتقادی رجوع کرد. در مورد نظرات موید دیگر می‌توان به آثاری که در زیرنویس‌های مقالات بالا و این مجموعه ذکر شده‌اند، رجوع کرد.

قطر در جستجوی دوست!

آلن گرش

ترجمه بهروز عارفی

سازمان صهیونیستی آمریکا ZOA، در روز ۱۰ آوریل ۲۰۱۸، در اطلاعیه‌ای در سایت خود، اعلام کرد که این سازمان و مورتون کلاین رئیس آن مفتخر و خوشنودند به اطلاع برسانند که در اثر تلاش‌های آنان و پس از نشست‌های طولانی، متعدد و سنجیده‌ء کلاین با امیر قطر و دیگر مسئولان عالی مقام قطری در دوحه، (...) این کشور پذیرفته است که گزارش مستند موزیانه یهودستیز الجزیره را که یک نفوذی در مورد به اصطلاح «لابی یهودی آمریکائی» (۱) تهیه کرده، پخش نکند. (به مقاله «مستندی ممنوع شده درباره لابی طرفدار اسرائیل» در همین شماره لوموند دیپلماتیک مراجعه کنید)

یک هفته بعد، تلویزیون الجزیره واکنش نشان داد: «مورتون کلاین به نادرست موضوع گزارش را «لابی یهودی آمریکائی» معرفی می‌کند، در حالی که این بررسی درباره سازمان‌های آمریکائی طرفدار اسرائیل (از جمله ZOA) است که تلاش می‌کنند برای منافع یک کشور خارجی در خاک آمریکا تبلیغ کنند. (۲)». الجزیره دست کم در یک مورد حق داشت: در این فیلم مستند، هیچ اشاره‌ای به «لابی یهودی» نشده، گر

چه در گذشته، یک رئیس پیشین کنگره جهانی یهود (۳) این اصطلاح را به کار برده و در آمریکا نیز بسیار معمول است. با وجود این، الجزیره در مورد تصمیم عدم پخش گزارش مستند سکوت کرد.

برای درک مسئله ای که در حول این گزارش به جریان افتاده، باید به بحرانی برگشت که از سال ۲۰۱۷، قطر و برخی همسایگانش، به ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی با حمایت مصر را رودرو قرار داده است. (۴) این سه کشور قطر را تحریم اقتصادی کرده اند. آن ها از حکومت دوحه می خواهند که با ایران قطع رابطه کرده و تلویزیون الجزیره را منحل و پایگاه نظامی در حال ساخت ترکیه در قطر را تعطیل کرده و به ارتباطش با سازمان های « تروریستی » از جمله اخوان المسلمین و حزب الله پایان دهد.

درست است که از زمان حکومت شیخ حمد بن خلیفه آل ثانی، پدر تمیم بن حمد الثانی، امیر کنونی، سیاست خارجی قطر، دست کم بی سابقه بوده است. این امیرنشین از جمله در قبال عربستان سیاستی مستقل داشته است. یکی از پایگاه های مهم استراتژیکی آمریکا در منطقه، در قطر واقع است؛ قطر رابطه با حماس را حفظ کرده و به غزه کمک مالی می کند؛ این امیرنشین، یکی از کشورهای عربی بود که اجازه ایجاد مقری برای هیئت نمایندگی بازرگانی اسرائیل را داده بود (که به دنبال جنگ علیه غزه در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ بسته شد). آخرسر، الجزیره با همه انتقادی که به خاطر برخوردش به شورش های عرب (از جمله جنگ در لیبی) یا در همین اواخر، به دلیل مداراجوئی اش با رژیم رجب تائب اردوغان متوجه آن شد، شرایطی فراهم کرده که بحث و جدلی در جهان عرب به راه افتد که اغلب رژیم های موجود را کلافه کرده است.

در ماه های پس از اولتیماتوم همسایگان قطر علیه آن کشور، به نظر می رسید که قطر متزلزل شده است. حتی به احتمال تجاوز عربستان به امیرنشین کوچک اشاره شد. به ویژه که دونالد ترامپ علیه دوحه موضع گرفته بود. در چنین اوضاع و احوال پرتنشی بود که امیر تصمیم گرفت در رابطه عمومی با واشینگتن حالت تهاجمی بگیرد. در کشوری که رقبایش، عربستان سعودی و امارت آنتن های تقویتی گسترده ای دارند و ازجمله بنیاد دفاع از دموکراسی FDD (۵)، دوحه توانست با پرداخت پول، چندین آژانس روابط عمومی آمریکا را به خدمت گیرد. هدف های آن ها محافل محافظه کار نزدیک به ترامپ و از جمله لابی طرفدار اسرائیل بود.

دیدارهای افرادی نظیر آلن درشوویتز، استاد دانشگاه طرفدار اسرائیل که هم دموکرات است و هم دوست ترامپ، فرماندار جمهوری خواه پیشین آرکانزاس مایکل هوکابی، یک مسیحی صهیونیست که دخترش سخنگوی کاخ سفید است و جان بچلر گرداننده یک رادیوی محافظه کار از قطر نشان می دهد که کارزار این کشور به موفقیت هایی دست یافته است. در واشنگتن نیز اثرات این وضع را حس کردند و یک میانجی برای بحران انتخاب کردند. در آوریل ۲۰۱۸، ترامپ با امیر الثاني ملاقات کرد برای سیاستگزاری از او اعلام کرد که قطر سلاح آمریکایی می خرد. او حتی به چند سازمان صهیونیستی کمک مالی بلاعوض کرد، از جمله «سربازان ما سخن می گویند» (Our soldiers speak) که دیدارهای افسران ارتش اسرائیل را از آمریکا سازماندهی میکند (۶).

اما نزدیکی با قطر موجب اختلاف در لابی طرفدار اسرائیل شده است. ایگال کارمون، مدیر انستیتوی پژوهش در رسانه های خاورمیانه (Memri)، سایتی که «مراقب» رسانه های عرب است (و در تحریف انتشارات آن ها تردیدی به خود راه نمی دهد) (۷)، در مقاله ای با عنوان «قطر: امیرنشینی که همه را گول می زند» برآشفته می شود: «غم انگیز است که مشاهده می کنیم که رهبران یهودی آمریکایی با دخالت ناآگاهانه در مناقشه داخلی که ربطی به آنان ندارد، یعنی مناقشه های غامض و غیرقابل درک بین اعراب، کلیشه های یهودستیز را تقویت می کنند. (۸)»

جوناتان شانزِر، از FDD گله می کند که: «هیچ اشکالی ندارد که تحلیل گران و روشنفکران برای کسب اطلاعات به قطر بروند. مشکل این است که در جریان این دیدارها، آن ها روایت دیگری از تاریخ را نمی شنوند. آن ها باید به انتقاد از قطر نیز گوش دهند. آن ها باید با نکات زیادی درباره روابط قطر با حماس، القاعده، طالبان، اخوان المسلمین و دیگر بازیگران مسئله ساز آشنا شوند.» (۹) شانزِر در مصاحبه طولانی با جیمز آنتونی کلین فلد در گزارش مستند الجزیره، اظهار تاسف می کند که تلاش های او برای وصل کردن جنبش «بایکوت، عدم سرمایه گذاری و مجازات» BDS به سازمان های «تروریستی» (ابتدا حماس و سپس جبهه خلق برای آزادی فلسطین) در افکار عمومی آمریکا به نتیجه نرسیده است.

از یک سال پیش، قطر موفق شده که خطری را که تهدیدش می کرد، عقب براند و رقبایش را به موضعی دفاعی بیاندازد. اما، در قبال این سیاست جدید، فلسطینی ها چه بهائی را خواهند پرداخت؟

-۱

[ZOA/Mort Klein convinced Qatar to cancel anti-semitic Al Jazeera "Jewish lobby" series](#) », Organisation sioniste américaine (ZOA), 10 avril 2018

-۲

[Al Jazeera denies claims of pro-Israel group on The Lobby films](#) », Al-Jazira, 17 avril 2018

-۳

En novembre 1978, Nahum Goldmann demanda au président James Carter de briser le « *lobby juif* », qu'il assimila à « *une force de destruction* », « *un obstacle à la paix au Proche-Orient* ».

۴- مقاله « جنگ عجیب در خلیج فارس » ، لوموند دیپلماتیک ژوئیه ۲۰۱۷

<https://ir.mondediplo.com/article2806.html>

۵- مقاله « نفوذ هراس انگیز ریاض در واشینگتن » ، لوموند دیپلماتیک ژوئیه ۲۰۱۷

<https://ir.mondediplo.com/article2798.html>

-۶

Tamara Nassar et Ali Abunimah, « [Qatar funded Zionist Organization of America](#) », Electronic Intifada, 10 juillet 2018

۷- مقاله « خبرپردازی به شیوه اسرائیلی » ، لوموند دیپلماتیک سپتامبر ۲۰۰۵.

<https://ir.mondediplo.com/article716.html>

Yigal Carmon, « [Qatar, the emirate that fools them all, and its enablers](#) », Institut de recherche des médias du Moyen-Orient, Washington, DC, 18 janvier 2018

Cité par Amir Tibon, « [Israeli Embassy in US : We oppose Qatar's "Outreach to pro-Israel US Jews"](#) », *Haaretz*, Tel-Aviv, 31 janvier 2018